



” نه “ فرانسه،

اروپا رانجات داد

پاسخ منفی و قاطع فرانسه و هلند در ۲۹ مه و اول ژوئن در همه پرسى قانون اساسى اتحادیه اروپا، جهانی را که تحولات این قاره و همه پرسى آن راکنجکاوانه دنبال مى کرد، به سختى تکان داد وزمین زیر پای سران کشورهای اروپائی را به شدت لرزاند. ”نه“ مردم به قانون اساسى اتحادیه اروپا نه تنها آینده و سرنوشت این قانون، بلکه آینده و سرنوشت کل پروژه اتحادیه اروپا را بامشکلات جدیدی روبرو ساخت و آن را در محاق ابهام فروبرد. قانون اساسى اتحادیه اروپا که در اکتبر ۲۰۰۴ به امضای سران ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا رسید، زمانی مى توانست ارزش اجرائى داشته باشد که رأى مثبت مردم این کشورها رانیز همراه مى داشت. اما از آنجا که از همان آغازدر میان دولت های اروپائی، نگرانی از آرای منفی مردم و یا عدم مشارکت آنها در همه پرسى وجود داشت، لذا برخی از این کشورها با سرعت شگفت انگیزی در پارلمان های خود به نام مردم، تصمیم گرفتند و بدون آن که اکثریت این مردم حتا از مفاد قانون اساسى اتحادیه اروپا با خیر باشند، آن را به تصویب رساندند.

اضافه بر آن که جریان جلب آرای مردم و یا به عبارتى اعلام موافقت کشورهای عضو اتحادیه اروپا با قانون اساسى اتحادیه اروپا از لحاظ زمانى به نحوى تنظیم و برنامه ریزی شده بود که احتمال موافقت بان بالا بود ودر همین رابطه نیز کشورهایمانند ایتالیا، اسلوواکی، اتریش، اسلونی، لیتوانی، یونان، مجارستان، اسپانیوا آلمان این قانون را تصویب کردند، همزمان با آن تمام رسانه های خبری اروپا نیز بسیج شد و تبلیغات وسیع و همه جانبه ای به نفع این قانون سازمان داده شد.

در فرانسه ژاک شیراک چندین بار از تلویزیون، مردم فرانسه را ملتسانه به شرکت در همه پرسى و دادن رأى مثبت به قانون اساسى اتحادیه اروپا دعوت کرد. وی برای اثبات اهمیت مسئله، از رقابت شدید اقتصادى اروپا، با آمریکا و آسیا صحبت کرد واز مردم فرانسه خواست از همه پرسى به عنوان وسیله اثبات مخالفت خود با ”دولت ملی“ استفاده نکنند. در هلند نیز تبلیغات گسترده ای جهت ترغیب مردم به شرکت در همه پرسى و دادن رأى مثبت به آن جریان داشت ونخست وزیر این کشورنیز سخنان مشابهی بر زبان راند.

اما به رغم تمام این تلاش هاو تبلیغات کر کننده، مردم فرانسه و هلند برسینه قانون اساسى اتحادیه اروپا، دست پخت راست ترین جناح های بورژوازی دست رد زدند ونقشه های

تحریم انتخابات و

تشدید مبارزه برای برچیدن بساط رژیم جمهوری اسلامی

پرستاران به گردهم آئی های اعتراضی روی آورده اند. زنان در اعتراض به تبعیض، نابرابری وپایمال شدن ابتدائی ترین حقوق انسانی خود به تحصن وتظاهرات متوسل شده اند. ناآرامی تمام دانشگاههای سراسر کشور را فراگرفته است. اعتصاب، تحصن، تجمع و اعتصاب غذا به زندگی روز مره دانشجویان تبدیل شده است. زندانیان سیاسى در اعتصاب غذا به سر مى برند. خانواده های آن ها به همراه گروهی از مردم مبارز، با تجمع و تحصن در مقابل زندان اوین، خواهان آزادی زندانیان

تلاطم و بحران، تمام جوانب جامعه ایران را فراگرفته است. نارضاىتی و اعتراض به وضع موجود در سراسر ایران موج مى زند. اوضاع سیاسى رژیم ستمگر حاکم بر ایران، وخیم تر از هر زمان دیگر است. در حالی که رژیم به نمایش مسخره انتخاباتى خود مشغول است، موج مبارزات فراقانونی توده ای که موجودیت رژیم را آشکارا به مبارزه طلبیده است، دم به دم گسترش مى یابد.

کارگران، با آگاهی و استواری روز افزونى، دامنه مبارزات خود را وسعت داده اند. معلمان، پیگیرانه به اعتراضات خود ادامه مى دهند.

درصفحه ۳

انفجار بمب در اهواز و تهران

۳

جهان دیگری ممکن است، تلاش ما سازنده ی آن است ۱۰

طبقه کارگر ایران

اقدام بی شرمانه آی ال او را شدیداً محکوم می کند

پرویز احمدی پنجکی و پذیرش این افراد وارگان ها به عنوان نمایندگان کارگران وتشکل های کارگری در ایران و بالاخره تائید ادعاهای جمهوری اسلامی در خصوص رعایت استانداردها و مقابله نامه های سازمان بین المللی کار، بار دیگر ماهیت آی ال او و زدو بندهای این ارگان بین المللی بار رژیم ارتجاعی و ضد

سازمان بین المللی کار (آی ال او) در نودوسومین اجلاس خود که در ژنو برگزار شد، جمهوری اسلامی را از فهرست کشورهای ناقض حقوق کار خارج ساخت.

برگزاری نودوسومین اجلاس سازمان بین المللی کار در ژنو، دعوت این ارگان از اوباشان وعمال رژیم جمهوری اسلامی در خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار امثال حسن صادقی و

درصفحه ۱۰

در این شماره

دو سال پس از سرکوب خونین، جنبش توده ای برای

۱۲

ملی سازی نفت وگاز در بولیوی از سر گرفته شد

۱۶

مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۰)

۷

ستون مباحثات: مسئله ملی، ضرورت یا مذهب

۱۱

سایه ی ولی فقیه بالای سر «جبهه دموکراسی و حقوق بشر»

۲

اخباری از ایران

۴

اخبار کارگری جهان

۶

خلاصه ای از اطلاعاته ها و بیانیه های سازمان

اخباری از ایران

اجتماع اعتراضی کارگران کارخانه عاج

در اعتراض به تعطیلی کارخانه عاج، کارگران این کارخانه، روز ششم خرداد ماه در برابر فرمانداری اسلام شهر دست به تجمع زدند و خواستار ادامه کاری و پرداخت حقوق و مزایای خود شدند.

کارفرمای شرکت در حالی این کارخانه را تعطیل کرده است که حقوق و مطالبات کارگران را نیز نپرداخته است و آنها را در حالت بلا تکلیفی نگاه داشته است. به دنبال اقدام اعتراضی کارگران، به آنها وعده داده شد به خواست هایشان رسیدگی شود.

تجمع اعتراضی کارگران ذوب رکورد

۷۵ تن از کارگران کارخانه شرکت ذوب رکورد مشهد، در اعتراض به تعویق پرداخت سه ماه حقوق و عدم پرداخت عیدی و پاداش، دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران با تجمع در محل اداره کار خراسان رضوی، خواستار پرداخت مطالبات خود شدند.

کارگران جاده را بستند

۸۰۰ تن از کارگران شرکت "ایران ترمه" قم، روز شنبه ۳۱ اردیبهشت در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود دست به تجمع زدند و به مدت سه ساعت جاده قم- اراک را مسدود ساختند. کارگران اعلام کردند چنان چه به خواست های آنان تا پایان هفته، رسیدگی نشود، اجتماعات اعتراضی بزرگ تری را سازمان خواهند داد.

اعتراض بازنشستگان شرکت نفت

جمعی از بازنشستگان شرکت نفت آبادان، روز ۳۱ اردیبهشت ماه بار دیگر دست به اعتراض زدند و با تجمع در محل فرمانداری این شهر، خواستار پرداخت مطالبات خود شدند.

اعتراض کارگران شرکت خرمدره

به دنبال اجرای قانون بازسازی در این شرکت که مشمول ۱۱۳۰ تن از کارگران شرکت مینوی خرمدره شده و بازنشستگی آنها را در پی داشته است، هر روزه صدها تن از کارگران در اعتراض به این مسئله و برای دریافت سنوات خود، در مقابل در اصلی شرکت دست به تجمع می زنند. کارگران خواستار احتساب مدت خدمت سربازی، در سنوات کاری خود هستند.

کارگران معدن جاده را بستند

کارگران معدن زغال سنگ "البرز مرکزی" در منطقه سواد کوه، بار دیگر دست به اعتراض زدند. این کارگران، روز پنجشنبه ۵ خرداد، در جاده سوادکوه دست به اجتماع اعتراضی زدند و به مدت دو ساعت این جاده را مسدود ساختند.

کشور هاست.

از سوی دیگر قانون اساسی اتحادیه اروپا ابزار سیاسی شکل دهی به یک قطب نظامی و تقویت میلیتاریسم و نظامی گری است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا ولو آن که جزو "ناتو" نباشند، به حکم این قانون در قبال تمامی اقدامات و عملیات نظامی "ناتو" از حیث سیاسی مسئولیت خواهند داشت. در عین حال طبق مفاد صریح قانون یاد شده، کشورهای عضو متعهد می شوند که توان و قدرت نظامی خود را مرتباً افزایش دهند و نهادهای لازم برای مسلح کردن اروپا را فراهم سازند.

پیام مردم فرانسه و هلند در این زمینه نیز روشن است. مردم مخالف میلیتاریسم و جنگ طلبی اند. مردم نمی خواهند قربانی رقابت های انحصارات امپریالیستی و بلوک های اقتصادی شوند و به تمام این ها "نه" گفتند.

اما "نه" مردم فرانسه و هلند یک "نه" ساده و در خود نبود. با این "نه" نه تنها بحران درونی در تک تک کشورهای عضو اتحادیه اروپا تشدید شد، بلکه این بحران به کل اتحادیه اروپا نیز انتقال یافته است. از هم اکنون بحث و مجادله بر سر بودجه اتحادیه اروپا و سهم هر کشور عضو آغاز شده است. با این "نه"، ادامه روند همه پرسی در سایر کشورهای اروپایی زیر سؤال رفته است. در بریتانیا موضوع همه پرسی پیرامون این قانون عجالتاً به حالت تعلیق در آمده است. در سوئد ودانمارک در صد مخالفین با این قانون در حال افزایش است و دولت ها در برگراری همه پرسی به تردید افتاده اند و بالاخره در برخی کشورها نیز اکنون صحبت از بازنگری و تجدید نظر در قانون اساسی اروپاست.

اگرچه ژان کلود یونکر رئیس اتحادیه اروپا هرگونه بازنگری و تجدید نظر در قانون اساسی اتحادیه اروپا را رد کرد و باز اگر چه سران کشورهای اروپایی به ویژه گرهارد شرویدر صدر اعظم آلمان و ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه در دیدارها و گفتگوهای خود بر ادامه روند همه پرسی قانون اساسی در سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپا تأکید کرده اند تا اوضاع آرام و از شدت بحران بکاهند، اما وضعیت واقعی در این زمینه بسیار مایوس کننده است. عرق سردی که بر چهره اروپا نشانده شد، به این سادگی ها پاک شدنی نیست. مردم فرانسه و هلند پروژه نئولیبرالی محافل راست اروپا را رد کردند. بورژوازی و کارگزاران آن در سطح اروپا، روی تبلیغات و تسلط خود بر مدیا حساب می کردند. آنها می خواستند سر و ته قضایا را در بالا هم آورند. آنها شعور و آگاهی مردم را دست کم گرفته بودند و چپ و راست اطمینان می دادند که سرنوشت سیاسی قانون اساسی اتحادیه اروپا در دست دولت هاست و آنها حرف آخر را می زنند. ناگهان اما ورق برگشت. در نخستین ریسکی که آنها جرأت یافته بودند به آن تن دهند، مردم به خیابان آمدند و با گفتن "نه" اروپایی نئولیبرال را نفی کردند.

"نه" مردم فرانسه و هلند، تأثیرات شگرف و آگاهی دهنده خود را بر جای گذاشته است. کارگران و زحمتکشان اروپا دنبال اروپای دیگری هستند. کارگران اروپا، خواهان اروپای سوسیالیستی اند و برای آن دارند خود را آماده می کنند. فرانسه شیپور آمادگی و بیدار باش اروپا را دمیده است.

از صفحه ۱

"نه" فرانسه، اروپا رانجات داد

شان رانقش بر آب ساختند. هر بار سقوط هر یک از کشورهای اروپایی در باتلاقی که نئولیبرالیسم برای آنها وکل اروپا کنده بود، جشن گرفته شد. بورژوازی و دولت مردان اروپایی ذوق و شمع خود را از این پیروزی هائی که بدون جنگ حاصل می شد پنهان نمی کردند و خواب فتح اروپا را می دیدند. فرانسه اما این خواب را برهم زد و اروپا رانجات داد.

صرف نظر از برخی از شهروندان فرانسوی وهلندی و یا گرایش ها و احزاب راست در این کشورها که از جنبه "حفظ بازار کار و قانون اساسی ملی" و به عبارتی برپایه ناسیونالیسم و منافع بورژوازی خودی به آن رأی منفی دادند، اکثریت عظیم مردم در مخالفت با تعرضات لجام گسیخته و سازمان یافته بورژوازی نئولیبرال به دست آوردهای اجتماعی خود و در مخالفت صریح با اهداف و برنامه های نئولیبرالیستی تجسم یافته در این قانون، به آن "نه" گفتند. راست ترین جناح های بورژوازی که چند سال است اروپای واحد نئولیبرالی را تدارک می بینند، در واقعیت امر در پی تأمین حداکثر سود و صرف کمترین هزینه ها و سلطه بلامنازع بر تمام بخش ها و رشته های اقتصادی و اجتماعی و تبدیل شدن اروپا به قدرتی است که بتواند با سایر قطب های اقتصادی وارد رقابت شود. وظیفه اصلی قانون اساسی اتحادیه اروپا نیز تأمین همین شرایط است. این قانون قبل از هر چیز در صدد تأمین "بازار آزاد"، بیشتر از آنچه که اکنون هست و آنچه تسهیلاتی است که شرکت های چند ملیتی با آزادی عمل بیشتری بتوانند به فعالیت بپردازند و در نهایت، سیاست های اقتصادی و سرنوشت کل این جوامع را یک جا در چنگ خود بگیرند و تمام عرصه ها و خدمات عمومی که تاکنون در اختیار و کنترل دولت قرار داشته است از قبیل سیستم آب رسانی، وسائل نقلیه، برق، بهداشت و درمان و امثال آن، به بخش خصوصی و اگذار و مشمول "بازار آزاد" شود.

مردم اروپا نسبت به این سیاست ها و عواقب آن بی اطلاع نبودند و نیستند. این روندی است که در بسیاری از این کشورها آغاز شده است. بسیاری از دست آوردهای کارگران و زحمتکشان این کشورها که ثمره سالیان متمادی مبارزه و تلاش آنهاست، باز پس گرفته شده و یا دارد باز پس گرفته می شود. فشارهای اقتصادی روز به روز افزایش یافته است. در صد بیکاری به طور کم سابقه ای افزایش یافته است. قیمت کالاها و اجناس بالا رفته است. استانداردهای زندگی و اجتماعی مردم مورد تعرض و یورش قرار گرفته است. افزون بر همه این ها با رایج شدن یورو پول واحد اروپا، قدرت خرید مردم نیز شدیداً کاهش یافته است.

قانون اساسی اتحادیه اروپا، صدور یک جواز رسمی برای ادامه این روندها و تعرض بیش از پیش به سطح زندگی و رفاه مردم در مقیاس اروپا و تحمیل شرایط سخت تر و استانداردهای پایین تری بر کارگران و مردم زحمتکش است. "نه" مردم فرانسه و هلند، به قانون اساسی اتحادیه اروپا، مخالفت با این یورش ها و تعرضات است. "نه" مردم، بیان ابراز نارضایتی از شرایط اجتماعی، اقتصادی موجود و مخالفت با دولت های حاکم در این

تحریم انتخابات و تشدید مبارزه برای برچیدن بساط رژیم جمهوری اسلامی

سیاسی هستند. انفجار چندین بمب در اهواز و تهران نیز که ظاهراً نهادهای دولتی را هدف قرار داده بود و متأسفانه به مرگ و زخمی شدن گروهی از رهگذران، مراجعین به ادارات و کارمندان منجر گردید، بازتابی از بحران سیاسی وخیم موجود است.

در چنین شرایطی از بحران، نارضایتی و اعتراض است که رژیم ارتجاعی موجود، به روال گذشته در پی برگزاری انتخابات فرمایشی خود برآمده است. اما همانگونه که ابعاد اعتراض و مبارزات توده‌های مردم نشان می‌دهد، اوضاع حتا در قیاس با چند ماه گذشته که انتخابات مجلس ارتجاع اسلامی برگزار شد، چنان تغییر کرده است که مردم دیگر صرفاً به عدم شرکت در انتخابات فرمایشی قانع نیستند، بلکه به تحریم فعال روی آورده‌اند. نه تنها اکثریت بزرگ مردم، حتا بر طبق نظرسنجی‌های دستگاه‌های وابسته به حکومت، پیشاپیش خط بطلان بر خیمه شب بازی رژیم کشیده‌اند، بلکه مبارزه خود را اساساً برای برچیدن و برانداختن قوانین و نهادهای سیاسی موجود تشدید کرده‌اند. لذا انتخابات فرمایشی نیز بر خلاف خواست و تمایل رژیم، به عاملی برای تشدید تضادها، مبارزات و درگیری‌های طبقاتی تبدیل شده است.

اما مسئله فقط به این خلاصه نمی‌شود که خیمه شب بازی انتخاباتی رژیم، بر خشم و اعتراض توده‌های مردم افزوده، تضاد توده مردم را با حکومت موجود و تمام رובنای سیاسی موجود تشدید کرده و مبارزه علیه نظم موجود را وسعت داده است، بلکه حتا تضادهای نهفته درونی هیئت حاکمه را برملا کرده و شکاف‌های درونی قدرت حاکمه را عمیق‌تر کرده است.

جناح مسلط هیئت حاکمه بر این پندار بود که با رسوائی و شکست اصلاح طلبی که تنها نتیجه حاکمیت ۸ ساله اش برای مردم کارگر و زحمتکش، فقر و بدبختی روز افزون بود، تمام قدرت را ولو با عدم شرکت مردم در "انتخابات" قبضه خواهد کرد و با پایان بخشیدن به تضادهای درونی حکومت بر بحران سیاسی موجود نیز غلبه خواهد نمود. اما اکنون در نتیجه تشدید تضادهای اجتماعی و رشد مبارزاتی سیاسی مردم، همان جناحی که قرار بود، مقمناً تضادهای درونی رژیم را حل کند، خود با تضادهای چندگانه‌ای روبرو شده است. هریک از باندهای درونی این جناح، نماینده خود را با ادعای حل تضادهای موجود وارد صحنه کرده و برای سلطه خود تلاش می‌کند. هر باند و گروهی، به مقابله و افشاکاری علیه دیگری برخاسته است. اینان برای بازآرگرمی و پیشی گرفتن بر رقبای خود، حتا گوشه‌هایی از فجایع و کتافات رژیم را برملا می‌کنند و در سخنرانی‌های تبلیغاتی‌شان، شکست و ناتوانی ۲۶ ساله حکومت اسلامی را در تمام عرصه‌های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی جار می‌زنند.

وضعیت جناح دیگر حکومت نیز در هم ریخته‌تر از آن است که نیازی به تکرار آن باشد. نتیجتاً، انتخابات فرمایشی، شکاف در بالا و همراه با آن بحران حکومت را نیز تشدید کرده است. با تحریم انتخابات و گسترش مبارزات توده مردم برای برچیدن نهادهای به اصطلاح قانونی و

انفجار بمب در اهواز و تهران

صبح روز یکشنبه ۲۲ خردادماه، چندین بمب پیاپی در اهواز منفجر شد. این بمب‌ها در درون یا بیرون ادارات دولتی از جمله در داخل ساختمان سازمان مدیریت و برنامه ریزی، اداره مسکن و شهرسازی، در جلو فرمانداری و جلو خانه معاون صدا و سیمای جمهوری اسلامی کار گذاشته شده بودند.

در جریان انفجار این بمب‌ها که در ساعات کار و رفت و آمد مردم رخ داد، تعدادی از مردم رهگذر، مراجعین به ادارات و کارمندان نیز کشته یا زخمی شدند.

در شامگاه همین روز، چندین بمب در تهران، در خیابان ۱۷ شهریور، وحیدیه و مرکز رایانه ای ایران در ولی عصر منفجر شد که در نتیجه آن نیز چند تن از رهگذران کشته و یا زخمی شدند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، خبر دقیقی از این بمب‌گذاری‌ها و تعداد واقعی تلفات آن‌ها انتشار نداده است. اما در همین محدوده‌ای که خبر این بمب‌گذاری‌ها توسط خبرگزاری‌ها انتشار یافته، به کشته و زخمی شدن تعدادی از مردم اشاره شده است.

این بمب‌گذاری‌ها در شرایطی رخ داده است که رژیم جمهوری اسلامی با موج وسیع مخالفت مردم با انتخابات فرمایشی روبرو شده است و توده‌های مردم، مبارزه خود را علیه رژیم و نهادهای ارگانه‌های آن تشدید کرده‌اند. بنابراین، این احتمال هست که رژیم و باند‌های درونی آن، برای پیشبرد مقاصد ضد انسانی خود، دست به چنین اقداماتی زده باشند. در گذشته نیز، نمونه‌هایی از این اقدامات جنایتکارانه رژیم رخ داده که نظیر انفجار بمب در مشهد، بعداً معلوم شد که این اقدام توسط وزارت اطلاعات رژیم انجام گرفته است.

احتمال دیگر این است که در پی سرکوب و کشتار بی‌رحمانه مردم اهواز توسط رژیم، گروه‌های ناسیونالیست جدائی طلب لااقل در اهواز دست به چنین اقداماتی زده باشند، که در این صورت نیز قبل از همه باید جمهوری اسلامی را محکوم کرد که با اعمال سیاست‌های شوینیستی، سرکوب و کشتار مردم و بی‌ایمال کردن حقوق دمکراتیک آنها باعث رشد گروه‌های ارتجاعی از قماش خود شده است.

این بمب‌گذاری‌ها نه تنها از این جهت که در جریان انفجار آنها تعدادی از مردم بی‌دفاع کشته و یا مصدوم شدند عملی ضد انسانی محسوب می‌شود، بلکه اقدامی بازدارنده در برابر گسترش مبارزه توده‌ای علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند و از جانب رژیم یا هر گروه و جریانی که انجام گرفته باشد شدیداً محکوم است.

عمیق‌تر شدن شکاف‌های درونی رژیم، اهدافی که جمهوری اسلامی از این به اصطلاح انتخابات برای مقاصد تبلیغاتی و زد و بند‌های بین‌المللی با قدرت‌های بزرگ جهان داشت نیز خنثا خواهد شد. هر کدام از سران باندهای درونی رژیم در رأس دستگاه اجرائی آن قرار داده شوند، تغییری در این واقعیت ایجاد نخواهد کرد که این بار، تحریم انتخابات فرمایشی، با مبارزه تعرضی توده مردم برای برچیدن نهادهای ارگانه‌های رژیم همراه شده است و نبردی سرنوشت‌ساز در پیش است.

اخباری از ایران

کارگران در ادامه اقدام اعتراضی خود، در برابر دادگستری سوادکوه نیز دست به تجمع اعتراضی زدند. خواستار پرداخت مطالبات معوقه خود شدند. بیش از ۶ ماه است حقوق و مزایای این کارگران پرداخت نشده و اعتراضات مکرر کارگران برای احقاق حقوق خود تاکنون بلاجواب مانده است. گرچه اجتماع اعتراضی کارگران با مداخله و تهدید نیروهای انتظامی پایان یافت، اما کارگران هشدار دادند، چنانچه مطالبات آنها پرداخت نشود، تجمعات اعتراضی دیگری را سازمان خواهند داد.

کارگران "بهمن پلاستیک" برای چندمین بار جاده را بستند

روز سه‌شنبه سوم خرداد ماه کارگران کارخانه بهمین پلاستیک در اعتراض به عدم پرداخت مطالبات خود دست به تجمع زدند و جاده قدیم کرج را مسدود ساختند. با وجود آن که در این روز به کارگران وعده داده شد به مطالبات آنها رسیدگی خواهد شد، اما در عمل هیچ اقدامی در این زمینه صورت نگرفت. کارگران که برای رسیدگی به خواست‌های خود یک هفته مهلت داده بودند، روز نهم خرداد ماه بار دیگر در برابر در ورودی کارخانه دست به اعتراض و تجمع زدند و با آتش زدن لاستیک، جاده قدیم کرج را مسدود ساختند و بار دیگر خواستار مطالبات معوقه خود شدند. به گزارش اینلنا این کارگران یازده ماه است حقوق نگرفته‌اند.

اعتراض کارکنان دانشگاه

صبح روز دوشنبه، دوم خرداد، کارکنان دانشگاه گیلان، در دانشکده فنی این دانشگاه، یک اجتماع اعتراضی برپا کردند و خواستار افزایش حقوق و رفع تبعیض بین کارکنان دانشگاه و اعضای هیئت علمی شدند.

تجمع اعتراضی معلمان در کاشان

روز سه‌شنبه هفتم خردادماه، معلمان شهرستان کاشان بار دیگر دست به اعتراض زدند و با تجمع در برابر اداره آموزش و پرورش این شهرستان خواستار اجرای نظام هماهنگ پرداخت حقوق کارکنان دولت و رسیدگی به سایر خواست‌های خود شدند.

اعتراض کارگران توزیع آب در آبادان

روز چهارشنبه ۱۸ خرداد، کارگران جایگاه‌های توزیع آب شرب در روستاها، در برابر فرمانداری آبادان دست به تجمع اعتراضی زدند و خواستار پرداخت مطالبات معوقه خود شدند. ۸۰ کارگر توزیع آب شرب آبادان، ۸ ماه حقوق و نیز مزایا و عیدی سال ۸۳ را تاکنون نگرفته‌اند و طلبکارند. از آنجا که مسئولین فرمانداری به خواست کارگران رسیدگی نکردند، کارگران در ادامه اعتراض خود به سمت اداره آبفا دست به راهپیمایی زدند که در آنجا به کارگران وعده داده در صفحه ۵



اعتصاب کارگران مخابرات در پاکستان

روز ۱۱ ژوئن دولت پاکستان از طرحی خبر داد که بر اساس آن ۲۶ درصد از سهام اصلی شرکت دولتی مخابرات این کشور تا چند هفته آینده به سرمایه داران خصوصی فروخته می شود. پخش این خبر موجی از نارضایتی و نگرانی را در میان بیش از ۶۵ هزار کارگر تولید این شرکت به راه انداخت. کارگران می دانند که خصوصی سازی در گام نخست اخراج آنان را به دنبال خواهد داشت. در اعتراض به این تصمیم دولت تمامی کارگران از همان روز ۱۱ ژوئن اعتصاب نامحدودی را آغاز کردند. اعتصابیون تنها یک روز به مقامات دولت فرصت داده و اعلام کردند که در صورت عدم توقف فوری هر گونه اقدامی در راستای خصوصی سازی این شرکت، تمام مراکز اصلی و حساس مخابراتی را در پاکستان به تعطیل می کشانند. با اعلام این هشدار، مقامات دولت ماشین سرکوب خود را به راه انداخته و بیش از ۲۰ هزار سرباز و مامور ارتشی را به نقاط کلیدی و حساس گسیل نمودند تا با هر گونه اقدام اعتراضی کارگران مقابله کنند.

اعتصاب کارگران در آمریکا

بیش از ۲۰۰ نفر کارگر کشاورزی در مناطق شمالی ایالت نیویورک از روز ۲۹ آوریل تا سوم می دست به یک راه پیمانی زده و در این مدت مسافتی حدود ۳۰۰ کیلومتر را پشت سر گذاشتند. این کارگران، که اغلب از مهاجرین غیر قانونی هستند که از کشورهای آمریکای جنوبی به آمریکای شمالی می آیند، در شرایط غیر انسانی و با دستمزدی ناچیز و کمتر از کارگران آمریکایی به کار وادار می شوند. این کارگران قرارداد دسته جمعی نداشته و ساعات کار آنها بعضاً به ۷۰ ساعت در هفته می رسد. با این حرکت کارگران کشاورزی خواستار قرارداد دسته جمعی برای تعیین شرایط کار و دستمزد، پرداخت اضافه کار و یک روز تعطیل در هفته شدند. دهها نفر کارگر آمریکایی در همبستگی با اعتصابیون به صفوف راه پیمایان پیوسته و خواهان رسیدگی فوری به وضعیت این بخش از طبقه کارگر آمریکا شدند.

روز ۲۲ آوریل صدها نفر کارگر خدمات در دانشگاه ایالتی Washington یک اعتصاب نامحدود را آغاز کردند. این حرکت پس از چند ماه تلاش بی نتیجه کارگران و بی اعتنائی و مخالفت نمایندگان کارفرما برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار، آغاز شد. با ادامه مخالفت کارفرما با خواست کارگران و ادامه این اعتصاب، صد ها دانشجوی دانشگاه Washington "کمیته همبستگی دانشجویان و کارگران" را تشکیل داده و در همبستگی با کارگران اعتصابی، دست به یک تحصن نامحدود در ساختمان مرکزی این دانشگاه زدند. سرانجام پس از ۱۹ روز، که اعتصاب مشترک کارگران

و دانشجویان تمام امور دانشگاه را مختل نموده بود، کارفرما عقب نشسته و با تمامی خواست کارگران موافقت نمود. با این پیروزی اما دانشجویان کمیته همبستگی با مبارزات کارگران دانشگاهها را تعطیل نکرده و اکنون در تلاشند که این کمیته را در دیگر دانشگاههای آمریکا نیز تشکیل دهند.

روز ۲۵ ماه می، بیش از ۱۵ هزار نفر از کارگران و کارکنان دولتی در ایالت کالیفرنیا دست به اعتصاب زدند و با شعار "اقدام برای یک کالیفرنیا بهتر" به خیابان ها آمدند تا نارضایتی و خشم خود از سیاستهای راست روانه این ایالت را به نمایش گذارند. اعتصابیون در این روز خیابان های مرکزی شهر را به اشغال خود درآورده و خواهان بهبود خدمات شهری، مراکز آموزشی، افزایش دستمزدها و بیمه های درمانی شدند.

"کوکاکولا را تحریم کنید" این شعار بیش از ۲ هزار کارگر کارخانه کوکاکولا در دو ایالت آمریکا است که از روز ۲۳ می دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. پس از چند ماه مذاکرات بی نتیجه با نمایندگان مدیریت پیرامون موارد اختلاف از جمله عدم کاهش حق بیمه های درمانی و رفاهی، سرانجام کارگران راه مبارزه مستقیم با کارفرما را در پیش گرفتند. با آغاز این اعتصاب کارگران هر روزه در نقاط مرکزی شهرهای بزرگ این ایالت ها تجمع کرده و ضمن توضیح دلایل اعتصاب خود، از مردم می خواهند که محصولات کوکاکولا را تحریم کنند. اعتصابیون اعلام کردند که حاضر نیستند بخش دیگری از دستمزدهای ناچیز خود را برای بیمه های درمانی خود بپردازند. برغم مخالفت کارفرما در آغاز این حرکت، اکنون اولین نشانه های پیروزی کارگران به چشم می خورد. اعتصابیون اعلام کردند برغم پیروزی خود در این اعتصاب، تا زمانی که صاحبان این مجتمع عظیم به سیاست های ضد کارگری و همکاری خود با "جوخه های مرگ" در کلمبیا ادامه دهند، "تحریم محصولات کوکاکولا" شعار تمامی کارگران کوکاکولا خواهد بود.

اعتصاب در هلند

در پاسخ به فراخوان اتحادیه کارگران و کارکنان دولت، ABVAKABO، روز ۹ ژوئن بیش از ۱۹۰ هزار کارگر و کارمند دولت در اعتراض به مخالفت دولت با خواست افزایش دستمزدها دست به یک اعتصاب یکروزه زدند. در این روز خدمات شهری، حمل و نقل شهری مسافران و یکرشته مراکز خدمات دولتی به تعطیل کشانده شد. در شهر آمستردام نزدیک به ۲۰ هزار نفر در یکی از میدانی مرکزی شهر تجمع کرده و از مقامات دولت خواهان تحقق مطالباتشان شدند. در طول ماههای گذشته مقامات دولت هلند، همچون دیگر کشورهای اروپایی، هجوم گسترده ای را برای کاهش هزینه های درمانی و رفاهی دولت به راه انداختند. اولین عکس العمل کارگران نزدیک به ۹ ماه پیش بود که طی یک اعتصاب وسیع و گسترده طرح دولت برای کاهش حق بازنشستگی و بیمه های درمانی را متوقف ساختند. این بار هم کارگران و

کارکنان دولت خواهان افزایش دستمزدها به میزان ۱,۲۵ درصد هستند، در حالیکه مقامات دولت اعلام نمودند که تنها می توانند دستمزدها را به میزان ۰,۶ افزایش دهند. این در حالی است که نرخ تورم از سوی بانک مرکزی این کشور برای سال آینده ۳,۱ درصد اعلام شده است.

اعتصاب کارگران مترو در آفریقای جنوبی

روز ۵ ژوئن، تمامی کارگران خطوط متروی شهری در منطقه Cape Peninsula دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. با آغاز این اعتصاب، کار حمل و نقل بیش از ۱۰۰ هزار مسافر به کلی مختل شده و خیابان های مرکزی شهر شاهد افزایش ترافیک بود. کارگران از شرایط دشوار کار و دستمزدهای ناچیز خود ناراضی بوده و خواهان حل فوری این مشکلات هستند. نمایندگان کارفرما، در آغاز این حرکت دست به تهدید آشکار کارگران زده و صحبت از استخدام تعدادی "اعتصاب شکن" حرفه ای به میان آمد. اما این اقدامات تنها خشم و نفرت اعتصابیون را به همراه داشته و کارفرما را وادار نمود تا دست از این اقدامات خود بردارد. اعتصابیون اعلام نمودند زمانی کار ها را از سر می گیرند که کارفرما با خواسته های آنان موافقت کرده باشد.

اعتصاب کارگران در ویتنام

بیش از ۱۰۰۰ کارگر کارخانه بافندگی Valley View Ltd Company واقع در شهر Nang در اعتراض به اجحافات آشکار صاحبان تایوانی این کارخانه روز ۹ ژوئن دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. این اعتصاب در اعتراض به سوء رفتار مدیریت، دستمزدهای ناچیز و ساعات کار طولانی، بعضاً تا ۱۵ ساعت در روز، انجام گرفت. مقامات محلی وزارت کار ویتنام به فوریت با صاحبان این کارخانه وارد مذاکره شده و خواهان رسیدگی به موارد نارضایتی کارگران اعتصابی شدند. برغم تلاش های صاحبان کارخانه، اعتصابیون اعلام نمودند این بار اول نیست که مدیریت دست به سوء رفتار با کارگران زده و آنان را وادار ساخته تا ۱۵ ساعت در روز تن به کار طاقت فرسا بدهند. نمایندگان اعتصابیون خواستار تشکیل یک کمیته کارخانه برای اداره امور شدند.

کمک مالی

هامبورگ

ملازیم ۶۰ یورو

زنده باد

استقلال طبقاتی کارگران

اخباری از ایران

شد به مطالبات آنان رسیدگی شود.

اجتماع اعتراضی ساکنین "رشید آباد"

ساکنین منطقه "رشیدآباد" شهرستان جهرم، روز پنجشنبه ۱۳ خرداد، دست به اعتراض زدند و با تجمع در برابر فرمانداری این شهر، خواستار تامین آب آشامیدنی سالم و رسیدگی به سایر مشکلات خود شدند.

اجتماع اعتراضی اعضای تعاونی مسکن شرکت آب

روز چهارشنبه یازده خرداد حدود ۱۵۰ نفر از اعضای تعاونی مسکن شرکت آب منطقه ای خراسان، در اعتراض به عدم رسیدگی به خواست هایشان و عدم صدور مجوز برای ساخت مسکن، در برابر شهرداری شهر مشهد دست به تجمع اعتراضی زدند. در پی این اقدام اعتراضی، شهردار مشهد به آنان قول داد ظرف یک هفته نسبت به حل مشکلات آنها اقدام کند.

اعتراض کارگران کوره آجر پزی

روز چهارشنبه یازده خرداد، کارگران یک کوره آجر پزی در بجنورد، نسبت به تعطیلی این کوره دست به اعتراض زدند و با تجمع در برابر فرمانداری این شهر، خواستار ادامه کاری آن و ضمانت شغلی خود شدند.

اعتراض ماهیگیران

روز چهارشنبه یازده خرداد، شماری از ماهیگیران شهر اروندکنار در اعتراض به عدم صدور مجوز صید ماهی در برابر شورای شهر اروندکنار دست به تجمع زدند.

اجتماع اعتراضی معلمان در تهران

جمعی از معلمان حق التدریسی صبح روز چهارشنبه یازده خرداد، برای دومین روز متوالی در برابر اداره آموزش و پرورش تهران دست به تحصن و تجمع زدند. این معلمان که تاکنون چندین بار دست به اعتراض و تجمع زده اند، خواستار استخدام رسمی می باشند.

- روز شنبه ۲۱ خرداد، بار دیگر جمعی از معلمان حق التدریسی دست به اعتراض زدند و با تجمع در برابر مجلس، خواستار استخدام رسمی شدند. معلمان هشدار داده اند مادام که به خواست آنان رسیدگی نشود به تجمعات اعتراضی خود ادامه خواهند داد.

تجمع اعتراضی پرستاران

روز شنبه ۲۱ خرداد، بار دیگر پرستاران بیمارستان طرفه تهران دست به اعتراض زدند و

با تجمع در سالن آمفی تاتر بیمارستان خواستار تحقق مطالبات خود شدند.

از جمله مطالبات پرستاران، رفع تبعیض در پرداخت حقوق پرستاران و کارمندان، افزایش تعداد پرستاران، پرداخت ۱۲ ماه حق کارانه، است. کفش، غذا و لباس مناسب نیز از جمله سایر مطالبات پرستاران است.

تجمع اعتراضی بازنشستگان نوب آهن

صبح روز ۱۶ خرداد، بازنشستگان نوب آهن اصفهان دست به تجمع اعتراضی زدند و راه ورودی نوب آهن رامسود ساختند. اعتراض کنندگان خواستار کلیه مطالبات معوقه خود شدند.

اعتراضات دانشجویی

طی دو سه هفته گذشته دانشجویان در چندین دانشگاه برای دست یابی به برخی از مطالبات سیاسی و صنفی خود، دست به اعتراض و تجمع زده اند که از جمله می توان به اعتراض دانشجویان دانشگاه آزادخوی، دانشگاه هنر تهران، پلی تکنیک تهران و دانشگاه یزد اشاره نمود.

نامه اعتراضی

گروهی از کارگران شرکت صنایع فلزی سازه های سنگین مازندران، با امضای طوماری نسبت به سیاست ها و زورگویی های مدیریت این شرکت اعتراض کردند. شایان ذکر است که مدیریت کارخانه، کارگران را تحت فشار های متعددی قرار داده است. از جمله این که ۴۵ دقیقه به عنوان وقت ناهار از کار کارگران کسر می کند، قرار دادهای سفید امضا را بر کارگران تحمیل می کند و هر زمانی که اراده می کند کارگران را اخراج می کند و باوجود کسر پول بیمه و مالیات مبلغ اضافه کاری از کارگران، لیست اضافه کاری را به دارائی و سازمان تامین اجتماعی ارائه نمی دهد، هزینه مسکن، خوار و بار، افزایش دستمزد سال ۸۴ در فیش حقوقی کارگران در سال ۸۴ لحاظ می شود، اما به کارگران پرداخت نمی شود. کارگران در طومار اعتراضی خود، ضمن اعتراض، خواستار رسیدگی به مشکلات خود شده اند.

دستمزد کارگران را نمی دهند

- یک شرکت پیمانکاری به نام شرکت شیرین نگار غرب که طرف قرارداد وزارت بهداشت و درمان است، بیش از دو ماه است حقوق ۶۰۰ تن از کارکنان و کارگران وزارت بهداشت را پرداخت نکرده است.

- بیش از ۱۴ ماه است، دستمزد کارگران معدن "قلعه زری" در بیرجند پرداخت نشده است. در عین حال ۸۰ کارگر این معدن از کار اخراج شده اند که از این ۸۰ نفر، ۶۰ کارگر بازخرید شده اند.

- ۶۵ درصد کارگران پیمانکاری منطقه ویژه اقتصادی بندر امام، به طور متوسط ۴ ماه است

حقوق نگرفته اند.

- پس از تعطیلی کارخانه "توشین صنعت" در نیشابور، ۸۴ کارگر این واحد، مدت ۵ ماه است دستمزد نگرفته اند و همچنان در حال بلاتکلیفی هستند.

- کارگران دامپرووری وابسته به بنیاد تعاون و آموزش حرفه ای سازمان زندانها، ۴ ماه حقوق و همچنین عیدی خود را نگرفته اند.

- کارگران "آرد ستاره" واقع در استان سیستان و بلوچستان، دومه حقوق و عیدی سال ۸۴ را نگرفته اند.

بیکارسازی و اخراج کارگران

- کارخانه ریسندگی "قرقره زیبا" تعطیل شد و ۱۰۰ کارگر دائمی این کارخانه با بیش از ۱۷ سال سابقه کار بازخرید شده اند.

- نساجی "آران جنوب" واقع در آبادان تعطیل شد و ۴۰ کارگر آن از کار بیکار شدند.

- شرکت دستمال کاغذی "پرتوشین" در لارستان تعطیل و کارگران آن بیکار شده اند. کارگران این شرکت نسبت به تعطیلی کارخانه و اخراج خود اعتراض کرده و خواستار بازگشایی شرکت و برگشت به کار هستند.

- مدیریت شرکت مرغداری درفشان در قزوین، تمامی کارگران این واحد را اخراج و شرکت را تعطیل اعلام کرد.

سوانح ناشی از کار

- روز هشتم خرداد، دو کارگر ۱۸ و ۲۵ ساله که در یک مرغداری در گناباد مشغول به کار بودند، هنگام تمیز کردن دستگاه خردکن دان مرغ، دچار برق گرفتگی شده و جان خود را از دست دادند.

- روز دوشنبه ۱۴ خرداد یک کارگر معدن در الیگودرز که تخته سنگی روی سینه وی سقوط کرده بود، جان خود را از دست داد.

- روز پنجشنبه ۹ خرداد، یک کارگر ۲۰ ساله هنگام کندن چاه در قسمت ورودی شرکت تهران خودرو در اثر ریزش دیوار چاه جان خود را از دست داد.

- سه شنبه ۲۱ خرداد نیز یکی از کارگران اداره برق دورود، هنگام کار در روستای دولت آباد به علت برق گرفتگی جان خود را از دست داد. این کارگر محمد حسین دهقان بود و ۲۷ سال داشت.

- در یک شرکت صنعتی در جزیره خارک در شرق استان بوشهر، دو کارگر که مشغول جوشکاری یک مخزن بزرگ نفتی بودند سقوط کردند که یکی از آنها به نام علی گودرزیان جان باخت و کارگر دیگر به سختی آسیب دید.

چند خبر کوتاه

- ایلنا اعلام نمود در حال حاضر در استان مرکزی بیش از ۶۵ درصد کارگران قراردادی هستند.

- همین منبع از قول دبیر خانه کارگر شرق تهران اعلام نمود، شورای اسلامی کار شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، تا تیرماه ۸۵ قانونی است و فعالیت ادامه می دهد.

در صفحه ۶

بیکاران باید با شعار: یا کار یا بیمه بیکاری به مبارزه ای متحدانه برای تحقق خواست های خود به پا خیزند

خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های سازمان

از صفحه ۵

اخباری از ایران

اعتراض کارگران ایران خودرو
به حضور خانه کارگری ها
در اجلاس سازمان بین المللی کار

کارگران ایران خودرو در نامه مورخ نهم خرداد خود خطاب به دبیر کل سازمان بین المللی کار، نسبت به حضور افرادی از خانه کارگر و شوارهای اسلامی کار به عنوان نمایندگان کارگران ایران در اجلاس سازمان بین المللی کار که در تاریخ ۳۰ مه تا ۱۶ ژوئن در ژنو برگزار می شود، شدیداً اعتراض کردند. کارگران ضمن اشاره به وضعیت کارگران ایران خودرو و ممنوعیت ایجاد تشکل های کارگری در این واحد، خانه کارگر را یک تشکل دولتی و کارفرمایی دانسته که هیچگونه منافع مشترکی با کارگران ندارد. در این نامه همچنین ضمن اشاره به برخی از عمل کردهای ضد کارگری این ارگان، گفته شده است "ما کارگران ایران خودرو که یکی از بزرگترین واحدهای تولیدی ایران هستیم این تشکل را نماینده خود ندانسته و خواهان اخراج آنان از این مجامع جهانی کار می باشیم". کارگران در نامه خود همچنین خواستار "تغییر سیاست وزارت کار ایران در سازمان جهانی کار" شده اند.

اعتراض کمیته پی گیری
ایجاد تشکل های آزاد کارگری

کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزادی کارگری نیز در نامه کوتاهی به تاریخ اول ژوئن خطاب به مدیر کل سازمان بین المللی کار (خوان سوموایا) نسبت به شرکت حسن صادقی و پرویز احمدی پنجکی در اجلاس عمومی این ارگان و پذیرش آنها جهت حضور در اجلاس، اعتراض نموده و خواستار آن شده است که از شرکت این افراد در جلسه جلوگیری شود. در این نامه از جمله آمده است: "متأسفانه باز هم کسانی به عنوان نمایندگان طبقه کارگر ایران شرکت می کنند که در هیچ انتخابات دمکراتیکی به عنوان نماینده برگزیده نشده اند. بدین وسیله ما تشکل های کارگری مستقل اعلام می کنیم این شرکت کنندگان نمایندگان واقعی کارگران نبوده و اعتراض شدید خود را نسبت به پذیرش این افراد برای حضور در جلسات سازمان بین المللی کار اعلام می کنیم." امضا کنندگان نامه همچنین خواستار آن شده اند که "ترتیبی به عمل آید که نمایندگان واقعی طبقه کارگر ایران در این گونه

یافت.

در اطلاعیه گفته شده است که کارگران شرکت نازخ قزوین همراه با اعضای خانواده خود، بار دیگر دست به اعتراض زدند و پس از تجمع در محل کارخانه به سمت قزوین دست به راهپیمایی زدند.

۱۷ ماه است که حقوق ۴۰۰ کارگر این کارخانه داده نشده و کارگران خواستار پرداخت مطالبات معوقه خود هستند. نیروهای سرکوب رژیم کارگران و خانواده های آنها را مورد یورش

مجامع شرکت کنند"

این نامه را علاوه بر کمیته پی گیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری، انجمن فرهنگی حمایتی کارگران، هیئت موسس احیای سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران، هیئت موسسین سندیکاهای کارگری نیز امضا کرده اند.

"یا مرگ یا سندیکا"

روز پنجشنبه ۱۲ خرداد، سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران وحومه، واقع در محل سندیکای کارگران خباز، بار دیگر مورد یورش وحشیانه عوامل جمهوری اسلامی قرار گرفت. مهاجمان با پرتاب مواد آتش زا به روی بالکن و آتش زدن ساختمان، آسب های زیادی به آن وارد ساختند. جلسه سندیکالیست ها یک بار در ۱۹ اردیبهشت و بار دیگر در ۲۳ اردیبهشت مورد یورش عوامل جمهوری اسلامی و نیروهای وابسته به آن قرار گرفته بود و از برگزاری مجمع عمومی کارگران شرکت واحد جلوگیری به عمل آمده بود. با وجود آن که تهاجم اخیر نیز در آستانه برگزاری دومین مجمع عمومی سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی و برای ممانعت از برگزاری آن، صورت گرفت، اما "هیئت موسس احیای سندیکای کارگری شرکت واحد، در اطلاعیه ای از تمام کارگران عضو و داوطلبان عضویت در سندیکا، دعوت به عمل آورد تا در مراسم رای گیری روز جمعه ۱۳ خرداد برای تصویب اساسنامه، انتخاب هیئت مدیره و بازرسان سندیکای کارگری شرکت واحد حضور یابند.

طبق اخبار انتشار یافته در سایت اخبار روز، سندیکالیست ها در جلسات پی در پی خود سوگند یاد کرده بودند، تا پای جان برای تشکیل سندیکای مستقل خویش ایستادگی نمایند و در آخرین جمع بندی جلسه خود بر این مسئله تاکید نموده اند: "یا مرگ یا سندیکا"

سرانجام روز جمعه سیزده خرداد، این جلسه در محل سابق سندیکای خبازان در تهران برگزار گردید. نیروهای انتظامی از اولین ساعات صبح روز جمعه در اطراف این محل حاضر شده و مانع ورود کارگران به جلسه می شدند. به گفته منصور اساتلو یکی از فعالین سندیکائی، بیش از ۵۰۰ نفر همراه با پلاکاردها و شعارهایی در حمایت از برگزاری مجمع عمومی در محل تجمع کرده بودند که سرانجام پلیس اجازه داد کارگران وارد محل جلسه شوند. در این اجلاس، اساسنامه سندیکا به تصویب رسید و ۱۹ نفر اعضای اصلی هیئت مدیره، ۹ نفر اعضای علی البدل و ۳ بازرس سندیکا انتخاب شدند.

قراردادند و به ضرب و شتم آنها پرداختند.

اطلاعیه همچنین به تجمع اعتراضی ۲۰۰ تن از کارگران شرکت قدس پلاستیک قزوین برای بازگشت به کار، اعتصاب غذای کارگران و کارکنان نیروگاه "شهید مفتح" برای تحقق مطالبات خود، تجمع و تحصن کارگران شرکت الکتریک رشت در پارکینگ ساختمان سازمان صنایع ملی در تهران، اشاره می کند و ضمن حمایت از مبارزات و مطالبات کارگران، خواهان تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی شده است.

"ار مبارزات و مطالبات کارگران کارخانه بهمن پلاستیک و کارگران نساجی شاهی حمایت کنیم" عنوان اطلاعیه ای است که سازمان در تاریخ ۳ خرداد ماه انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است که کارگران بهمن پلاستیک بار دیگر دست به اعتراض و تجمع زدند و به مدت سه ساعت جاده قدیم کرج را مسدود کردند. آنها بیش از ۶ ماه است که حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده اند.

رژیم، نیروهای انتظامی و مسئولین حراست وزارت کار را به محل اعزام نمود و به کارگران وعده داده شد که حقوق و مزایای آنها پرداخت خواهد شد.

از سوی دیگر دهها تن از کارگران نساجی شاهی در سنندج که به علت اعتراض به عدم پرداخت دستمزد، از بهمن ماه سال گذشته اخراج شده اند، با اعتراض و تجمع در محل اداره کار سنندج خواهان بازگشت به کار و پرداخت حقوق و مزایای معوقه خود شدند. اطلاعیه سازمان، ضمن حمایت از مبارزات و مطالبات کارگران بهمن پلاستیک و شاهی، خواهان توقف اخراج ها، بازگشت به کار، رسمی شدن کارگران قراردادی، متوقف شدن اعمال فشار جهت امضاء قراردادهای موقت و برخورداری کارگران از مزایای قانونی شده است.

در تاریخ ۸ خردادماه، صدها کارگر شرکت سازمانیه در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای معوقه خود، با فریاد "ماگرسنه ایم" در برابر اداره کار و امور اجتماعی پاکدشت دست به تجمع زدند و خواستار پرداخت فوری مطالبات معوقه خود شدند. این کارگران بیش از سه ماه است، دستمزد و مزایای خود را دریافت نکرده اند. سازمان ما در اطلاعیه ای ضمن انتشار این خبر، از مطالبات این کارگران حمایت نموده و فریاد این کارگران را فریاد میلیونها کارگری دانسته است که برای رهائی از فقر و گرسنگی، بیکاری و بندگی به پا خاسته اند.

در این اطلاعیه، همچنین به اعتراض کارگران اخراجی شرکت ایران برک رشت، اشاره شده است که خواهان مطالبات معوقه خود هستند.

"زندانی سیاسی آزاد باید گردد" عنوان اطلاعیه ای است که در تاریخ ۱۷ خردادماه، انتشار یافت. در این اطلاعیه با اشاره به اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان رجائی شهر و زندان پردیس در کرج و نیز اعتصاب غذای ناصر زرافشان در زندان اوین در اعتراض به محدودیت ها و فشارهای متعددی که جمهوری اسلامی در مورد زندانیان سیاسی اعمال می کند، از جمله انتقال زندانیان سیاسی به بند زندانیان عادی و ممانعت از معالجه بیماری زرافشان، و انواع و اقسام فشارهای جسمی و روحی، اقدامات جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب و شکنجه آن محکوم شده است.

در تاریخ ۱۸ خرداد ماه، اطلاعیه ای تحت عنوان "راهپیمایی اعتراضی، تجمع و اعتصاب کارگری در قزوین، همدان و تهران" انتشار

ستون

- کنفرانس ششم سازمان ما تصویب نمود که یک ستون در نشریه کار را به ابراز نظرات مدافعین سوسیالیسم و حکومت شورایی اختصاص دهد.
- مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می گردد.
- هر مقاله ای که برای درج در این ستون ارسال می گردد می تواند حدود ۲۰۰۰ کلمه یا در دو صفحه نشریه کار درج گردد.

مباحثات
مسأله ملی، ضرورت یا مذهب

" بورژوا دمکرات (و سوسیال اپورتونیست معاصر که از او پیروی می کند) تصور می کند که دمکراسی نبرد طبقاتی را پایان می دهد و لذا همه خواست های سیاسی خود را به صورت مجرد، بلا شرط، از دیدگاه منافع " همه مردم " یا حتی از دیدگاه یک قاعده اخلاقی مطلق ازلی وابدی ارائه می کند. سوسیال دمکرات نقاب این توهم بورژوایی را همیشه و همه جا

بی رحمانه پاره می کند، خواه این توهم به زبان فلسفه مجرد ایده آلیستی بیان شده باشد و خواه به صورت تقاضای بلا شرط برای خودمختاری ملی. " لنین "

پس از انتشار مقاله " بررسی مسأله ملی در پرتو تحولات جهانی " نوشته رفیق توکل و واکنش هایی که نسبت به این مقاله صورت گرفت، بار دیگر و این بار به شکل همه جانبه تری بحث و بررسی بر سر مسأله ملی در دستور کار حداقل بخش گسترده ای از نیروهای چپ و رادیکال قرار گرفت .

شاهد این مدعا بحث های پالتاکی و مقالات منتشر شده در " اتحاد " ارگان اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست چپ می باشد. در این میان سه تن از رفقا بطور مستقیم در مقام پاسخ گویی برآمده اند. رفقا داود (مسأله ملی در پرتو انترناسیونالیسم پرولتری) علی فرمانده (نقدی بر مسأله ملی در پرتو تحولات جهانی) و رفیق شراره ایرانی از اتحاد فدائیان کمونیست (مسأله ملی و مسأله رفیق توکل در پرتو تحولات جهانی).

یکی از انتقادات مشترک در هر سه مقاله آن است که رفیق توکل به گونه ای دل بخواه از منابع مارکسیستی در جهت تأیید نظراتش استفاده نموده و بقول رفیق شراره ایرانی آسمان و ریسمان بافته است و برای اثبات این ادعا در پاسخ گویی، فاکت هایی را آن هم بصورت مجرد از منابع مارکسیستی ذکر کرده اند. در نظر اول چیزی که به ذهن متبادر می شود این است که گویی در بحث وجدل مارکسیستی برخی مجاز به آوردن نقل قول هستند و برخی دیگر نه. اگر غیر از این بود رفقا می بایستی متدلوزی بکار گرفته شده توسط رفیق توکل را زیر ضرب بگیرند نه این که خود نویسنده به شیوه ای گردند که پیشاپیش نادرستی اش را اعلام نموده اند. با اینکه در این سه مقاله انتقادات مشترک بسیار است ولی این نوشته بیشتر توجه خود را به مقاله شراره ایرانی (کار کمونیستی شماره ۱۸) معطوف می کند.

مقدس نبودن مسأله ملی یا بقولی "حق تعیین سرنوشت " نزد کمونیست ها، مقدم بودن منافع جنبش طبقاتی کارگران تحت هر شرایطی بر جنبش های ملی و در یک جمله تحلیل مشخص از شرایط مشخص، این است چکیده نظرات و روش بررسی مسأله ملی که رفیق توکل مطرح می کند و برخی رفقا از نظر ذهنی نسبت به آن این همه دیر هضمی نشان می دهند.

بدون در نظر گرفتن متدلوزی یا روش شناخت، مواضع و فاکت های مارکسیستی در باب مسأله ملی که در ظاهر متناقض بنظر می رسند قابل فهم نخواهند بود یا منجر به برداشت های انحرافی خواهد شد.

به عنوان مثال " مایکل لوی " (نویسنده مقاله مارکسیست ها و مسأله ملی ۱۹۷۶) در زمره کسانی است که در تجزیه و تحلیل مواضع بظواهر متفاوت مارکس و انگلس در برخورد به جنبش های ملی دچار مشکل می شود و به این نتیجه نادرست میرسد که مواضع انگلس در قبال ملت های غیر تاریخی اسلاو جنوبی (که دسته جمعی به ارتش های امپراطوری های اتریش و روس می پیوستند و نیروهای ارتجاعی

برای در هم شکستن انقلاب لیبرالی در مجارستان ، لهستان و ایتالیا از آنان سود می جستند) را نمونه ای افراطی از اشتباهاتی که در مورد مسأله ملی صورت می گیرد، نسبت می دهد و می نویسد : سلسله مقالاتی که انگلس در باره لهستان نوشت (۱۸۶۶) همه مقالاتی روزنامه ای بودند و دقت آثار علمی وی را نداشتند و نتیجه می گیرد که مارکس و انگلس استراتژی سیاسی عمومی ای برای پرولتاریا در این قلمرو عرضه نکردند.

این درست است که مارکس و انگلس استراتژی سیاسی عمومی ای برای پرولتاریا در این زمینه عرضه نکردند (کاری که برخی از رفقا موفق به انجام اش هستند ، حق تعیین سرنوشت تحت هر شرایطی) ولی متدلوزی سیاسی ای برای برخورد به مسأله ملی از خود بر جا گذاشتند که رهنمون و سرمشق مارکسیست هایی است که با این اندیشه علمی به گونه ای از خلاق بر خورد میکنند. کما اینکه لنین می گوید در رابطه با مسأله ملی روش مارکس و انگلس در مسأله ایرلند نخستین سرمشق بزرگ وی بوده است.

رفیق شراره ایرانی نیز که حتی پس از خواندن مقاله رفیق توکل نمی تواند این مسأله را در یاد و از لایبای نقل قول ها و مواضع مارکس و انگلس، روش و متدلوزی مارکسیستی را در برخورد به مسأله ملی استنتاج کند، در مقاله خود و در بخش مسأله ملی در دوران سرمایه داری کلاسیک مینویسد :

از یک زاویه انتقادی لازم است بیان شود که نه مارکس و نه انگلس مفهوم ناسیونالیسم انقلابی را به کشورهای آسیایی افریقایی و یا آمریکای لاتین نسبت ندادند و در ارزیابی هایشان برای جنبش های آزادی بخش ملی در مستعمرات غیر اروپایی و تأثیر آنها بر جنبش های انقلابی در اروپا وزنی قابل نمی شدند. (آخر آن نگویند بخت ها چگونه می توانستند برای چیزی که آن زمان وجود خارجی نداشت وزنی قابل شوند. باران). و چنین ادامه میدهد:

رزالوکزامبورگ به مانند مارکس و انگلس ارائه هرگونه معیار قطعی برای قضاوت در باره جنبش های آزادی بخش ملیر ا رد می کرد. ما در قسمتی دیگر می نویسد:

به دلیل معیاری که مارکس و انگلس برای موضع گیری نسبت به جنبش های ملی و تأثیر آنها بر جنبش کارگری در کشورهای مقدم سرمایه داری در اروپای غربی و مرکزی بکار می گرفتند، طبیعاً نتیجه گیری هایشان را به مسأله ملی در اروپا و آمریکای شمالی جایی که توسعه سرمایه داری کم و بیش پیشرفته بود، محدود می کردند.

پس مارکس و انگلس معیارهای قطعی برای برخورد به مسأله ملی داشتند و این معیارها همانا تأثیر این جنبش ها بر جنبش کارگری است و این همان نکته ای ایست که رفیق توکل روی آن انگشت میگذارد :

آیا جنبش ملی و استقلال طلبانه فلان ملت تحت ستم با جهت تحول تاریخی منطبق است یا نه و از این جهت در خدمت امر پرولتاریا قرارداد یا نه آیا در صف بندی های انقلاب و ضد انقلاب جهانی در صف انقلاب قرار گرفته یا در صف ضد انقلاب.

این ها همان معیارهای قطعی هستند که شراره ایرانی آن ها را در نمی یابد و در پایان این بخش از مقاله خود خواننده را به این نتیجه گیری سوق می دهد که غور و بررسی آثار و مواضع آموزگاران مارکسیسم در رابطه با مسأله ملی کار بیپوده ایست و ما را به جانی رهنمون نخواهد کرد. زیرا که مارکس و انگلس در زمان شکل گیری سرمایه داری کلاسیک در اروپای غربی می زیستند. پس مواضع آن ها مربوط

به یک دوره سپری شده در تاریخ بشری است.

... این تحلیل حتی اگر در زمان سرمایه داری کلاسیک- و بر این زمینه که مارکس و انگلس انقلاب سوسیالیستی در اروپا را عقرب پیش بینی می کردند قابل توجیه بود، اما زمانی که سوسیالیست های اروپا در دوران بعد با همان معیار به جنبش های آزادی بخش در مستعمرات نظر انداختند، مارکسیست های ارتد کس شان مانند کائوتسکی به نوعی اروپا محوری دچار شدند.

بدین گونه از بخش مسأله ملی در دوران سرمایه داری کلاسیک بدون گرفتن هیچ نتیجه در خشنای براحتی می گذرد. نه معیار و نه روش برخورد مارکسیستی بلکه فرمول قطعی که شراره ایرانی شتابزده بدنبال آن می گردد (حق تعیین سرنوشت) را در دوران امپریالیسم و در بویحه انقلاب اکتر می یابد.

و براسی ریشه آن چه بعدها " حق تعیین سرنوشت خلق ها " نام گرفت و از سوی برخی نیروهای چپ و کمونیست تقدیس شد را بی شک در تاریخ روسیه شوروی (انقلاب اکتر) بایستی جستجو کرد.

پس از انقلاب اکتر، وظیفه بلشویک ها گردهم آوری امپراتوری ای بود که بسرعت مسیر تجزیه را طی می نمود ، سرزمینی وسیع با بیش از ۲۰۰ قوم و قبیله

بدون کمترین همبستگی نژادی ،زبانی و سیاسی . این مجموعه نا همگون بدور مرکز (کاست نظامی) بوروکراتیک تزار روسیه) حلقه زده بودند و سقوط مرکز عامل مساعدی بود برای گریز از مرکز اقوام پیرامونی. در این شرایط وحدت مجدد این اقوام شرط ضروری در رسیدن به هدف های مشترک اجتماعی و اقتصادی یا انقلاب اجتماعی بود که بلشویک ها میسرش بودند. پس از اکتبر ۱۹۱۷ فرمان دولت برآمده از انقلاب بجز در چند شهر بزرگ پذیرا نداشت و به قول "ا.ا.ج. کار" مجموعه شرایطی بلشویک ها را مجبور کرده بود در گیر و دار جنگ های داخلی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ همواره پشت به دیوار بجنگند.

سر به شورش بر داشتن ملت های تحت ستم رژیم تزاری و حمله ژنرالهای سفید تحت حمایت کشورهای امپریالیستی، بلشویک ها به رهبری لنین را به این نتیجه رساند که بایستی عقیده بورژوای خود مختاری ملی را بپذیرند، نه تنها بپذیرند بلکه بایستی دست بالای آن را هم بگیرند. در نبرد حیاتی مابین انقلاب و ضد انقلاب دهقانان و ملیت های تحت ستم نقش بسزائی ایفاء می کردند. دو قطب متخاصم اجتماعی و طبقاتی ، برای یار گیری حساب ویژه ای روی این قشر باز کرده بودند. در این میان بلشویک ها با پذیرش حق خود مختاری و توزیع زمین توانستند حداقل حمایت خاموش ملت های تحت ستم تزاری و دهقانان را بدست بیاورند، دهقانانی که بیشتر بخاطر مشکلات اقتصادی دم از ناسیونالیسم می زدند با بدست آوردن زمین جانب بلشویک ها را گرفتند.

روی هم رفته پس از انقلاب ، بلشویک ها با جدائی خواهی و حق خودمختاری تا آنجا که آسیبی را متوجه دولت نوپای شوروی نمی کرد با صمیمیت برخورد می کردند. چنانچه در مورد کشورهای لهستان و فنلاند بدون هیچ قید و شرطی حق جدائی خواهی اعمال شد یا در مورد گرجستان، بلشویک ها برسمیت شناسی جمهوری گرجستان را منوط به شناسایی جمهوری ارمنستان از سوی گرجستان کردند. ولی پذیرش یکجای دعای ملی از سوی بلشویک ها بزودی مسائل ناگواری را پیش آورد. تعدادی از اعضای برجسته بلشویک ها و از جمله استالین این ناگواری ها را پیش بینی کرده بودند:

تاتارهای ماورای قفقاز ممکن است به عنوان یک ملت مثلا مجلسی تشکیل دهند و به پیروی از بیگ ها

و ملاهای خود تصمیم بگیرند که وضع قدیم را باز گردانند و از دولت جدا شوند. به موجب مفاد ماده مربوط به خودمختاری کاملاً حق چنین کاری را دارند. ولی آیا چنین کاری به نفع قشرهای رنجبر ملت تاتار خواهد بود؟ آیا وقتی که بیگ ها و ملاها رهبری توده ها را در حل مسأله ملی به دست می گیرند سوسیال دمکرات ها می توانند خاموش بنشینند؟

آیا سوسیال دمکرات ها نباید در موضوع دخالت کنند و اراده ملت را در جهت معینی تغییر دهند، آیا نباید برای حل این مسأله نقشه ای پیشنهاد کنند که بیشترین فایده را برای توده های تاتار در بر داشته باشد؟

از سوی دیگر نیز تلاش کشورهای امپریالیستی برای به شکست کشاندن دولت کارگران و زحمتکشان با استفاده از مسأله ملی، تحریک و حمایت از جریانات جدائی خواه موجب آن گردید که بلشویک ها بعد نظامی مسأله ملی را نیز بلااجبار وارد محاسبات خود بکنند. استالین در اکتبر ۱۹۲۰ و به هنگام سفر به قفقاز میگوید: با امضاء شدن پیمان صلح میان روسیه شوروی و لهستان، می توان منتظر بود که متفقین عملیات نظامی خود را به جنوب منتقل کنند، و در این صورت کاملاً امکان دارد که گرجستان، بنابر تعهدات خود به عنوان مترس نشانده متفقین از ادای خدمت خوداری نکند.

کما اینکه چنین شد و از سوی دیگر دولت بورژوازی اوکراین با حمایت از کالدین (فرمانده قزاق های ضد انقلابی) که بر روی دولت شوروی شمشیر کشیده بود، عملاً با بلشویک ها به تعارض برخاست و این همه در صورتی رخ می داد که بلشویک ها با دعاوی اوکراین مبنی بر خودمختاری هیچ گونه مخالفتی نداشتند. در این زمان استالین چنین نتیجه می گیرد: توسل به قاعده خود مختاری برای پشتیبانی از شورش کالدین و خط مشی خلع سلاح نیروهای شوروی، یعنی کاری که دبیر خانه کل اکنون میکند، مسخره کردن خود مختاری و اصول بدیهی دمکراسی است.

و در گزارش به کنگره در باره مسأله ملی می نویسد: برخورد های میان ساوانارکوم (کمیساریای خلق در امور ملت ها) و مناطق مرزی نه از مسائل مربوط به ماهیت ملت ها بلکه به ویژه از مسأله قدرت ناشی می شود. دولت های بورژوازی تلاش می کنند که نبرد با قدرت توده های کارگر را لباس ملی ببوشانند.

ضرورت پذیرش یکجای دعاوی استقلال ملی از جانب بلشویک ها راه بسیار خوبی بود برای تبدیل این ضرورت به مذهب، بخصوص آنکه این امر در کشورهای رخ می داد که دعاوی ملی در هر دو صورت آن موجود بود یعنی هم دعاوی کشورهای مستعمره جهت کسب استقلال و هم دعاوی اقلیت های قومی جهت کسب حقوق برابر اجتماعی و سیاسی. امری که حتی تا به امروز نیز نزد برخی کمونیست ها یکسان گرفته می شود.

در نظر نگرفتن شرایطی که بلشویک ها را مجبور به پذیرش یکجای دعاوی ملی نمود به منزله مذهب پنداشتن اصل حق تعیین سرنوشت و در نظر گرفتن این اصل بعنوان یک قاعده مجرد است. در صورتی که برای مارکس و لنین، خودمختاری و مسئله ملی نسبت به مبارزه طبقاتی و احتمال انقلاب پرولتری همیشه در درجه دوم اهمیت قرار داشت. هوداران این قاعده مجرد با بیرون کشیدن این اصل از متن تحولات سیاسی و جنگ داخلی، به آن جنبه مطلق می بخشند و از اصل مجرد خود فرمولی برای تمام فصول خلق می کنند و فراموش می کنند که برای مارکسیست ها هرگز حمایت بی چون و چرا از هر گونه جنبش ملی، یک وظیفه نبوده است.

شراره ایرانی نیز که با استراتژیک خواندن "اصل حق تعیین سرنوشت" در صفوف هوداران متعصب این اصل مجرد جاگیری کرده با نقل قولی از کاکانوویچ در شروع مقاله خود (سیاست خاندانه همواره با بازنگری در یک تئوری انقلابی آغاز می شود) دیوار چینی مابین موافقین و مخالفین این اصل ترسیم می کند. و زنهار می دهد که بازنگری در این

تئوری انقلابی "ممکن است ما را به ورطه سیاست خاندانه بکشد.

تنها با استناد به مقاله خود رفیق می توان پی برد که این شبه استدلال قدر اعتبار دارد، چنانچه مخالفت های غیر اصولی رزا لوکزامبورگ با اصل "حق تعیین سرنوشت" منجر به اتخاذ سیاست خاندانه از سوی وی نگشت، ولی کسی چون کائوتسکی که دفاعیاتش از حق استقلال لهستان الهام بخش بلشویک ها در برخورد به مسأله لهستان بود، بعدها سیاستی خاندانه در پیش گرفت.

در نتیجه و با تکیه به استدلال رفیق می توان چنین نتیجه گرفت که با اصل حق تعیین سرنوشت "تئوری انقلابی" نیست و یا اینکه نقل قول کاکانوویچ انتخابی است بی ربط به موضوع.

باری شراره ایرانی که برای برپایی دیوار مصنوعی خود دنبال مصالح می گردد دستی هم در تاریخ می برد و چنین می نویسد: از سال ۱۹۲۰ به بعد استالین به عنوان کمیسر خلق در امور ملیت ها، سرکوب منظمی را نه تنها در مورد ناسیونالیست های مسلمان و منشویک ها در نواحی قفقاز، بلکه حتی در مورد کمونیست های بومی ... سازمان داد.

در سال ۱۹۲۱ ارتش سرخ گرجستان را که منشویک ها در آن با آرای عمومی به قدرت رسیده بودند، اشغال کرد در تابستان ۱۹۲۲ استالین در شتاب بخشیدن به تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ابتکار را بدست گرفت و در عمل آن اندازه از استقلال و خود مختاری که ملیتهای غیرولیکاروسی هنوز حفظ کرده بودند را هم نابود کرد ... لنین در یادداشت های که در این دوره نوشت و به وصیت نامه سیاسی وی مشهور شد. ابتدا شدیداً از استالین به خاطر سیاست سرکوب در گرجستان با این جملات انتقاد می کند... (تأکیدات از من است)

شراره ایرانی در نوع خود دست به ابتکار جالبی می زند و با پشت سرهم قرار دادن سه موضوع و مقطع تاریخی (۱۹۲۰، ۱۹۲۱، اشغال گرجستان و تابستان ۱۹۲۲) و بلافاصله آوردن نقل قولی از لنین مبنی بر نکوش استالین، این مسأله را به خواننده مقاله خود لقا می کند که انتقادات لنین تمام این دوره را در بر می گیرد. حال این ابتکار جالب به چه کار می آید، سنوالی ایست که ایشان بایستی پاسخ آن را بیاورد. تا آن جایی که من می دانم جهان بورژوازی و ژورنالیسم اش در کج و معوج نشان دادن چهره و تاریخ انقلاب اکتبر و رهبرانش و بخصوص رفیق استالین چنان سنگ تمام گذاشته که دیگر نیازی به کمک و ابتکار این طرفی ها ندارد.

از نظر تاریخی و بر طبق اسناد به جا مانده تا مقطع تابستان ۱۹۲۲ در صفوف بلشویک ها نسبت به این رویدادهای ذکر شده، اختلافی دیده نمی شود. حتی در منابع بی طرف و معتبر صحبتی از سرکوب منظم ناسیونالیست های مسلمان و منشویک ها توسط استالین آن هم از سال ۱۹۲۰ در میان نیست. تنها در فوریه ۱۹۲۱ است که ارتش سرخ در پی درگیری مرزی گرجستان با ارمنستان شوروی دست به اشغال گرجستان میزند^(۱). و نیاپستی فراموش کرد که رهبر ارتش سرخ در این زمان تروتسکی است^(۲). در ارتباط با سرنگونی حکومت منشویکی گرجستان، لنین در نامه ای به ارجونیکیزه بلشویک گرجی مراتب نگرانی غیر عادی خود را اعلام می کند و از وی می خواهد که نه تنها سیاست گذشت را در مورد روشنفکران و کاسبان خرده پاسب گرجستان رعایت کند بلکه با منشویک های گرجی نیز وارد ائتلاف شود^(۳). عفو عمومی اعلام می شود. اما ائتلاف با منشویک ها صورت نمی گیرد.

تروتسکی در یکی از برجسته ترین نوشته های خود بنام "مابین سرخ و سفید" به تاریخ فوریه ۱۹۲۲ که در پاسخ به انتقادات بین الملل دوم از بلشویک ها به نگرارش در آمده^(۴)، شدیداً از اشغال گرجستان دفاع کرده و می نویسد: سقوط حکومت منشویکی در گرجستان ماحصل اتحاد منشویک ها با ضد انقلاب و توطئه بر علیه حکومت شوروی بود. سرنوشتی که

برای خود بین الملل دوم نیز اجتناب ناپذیر می نماید. لنین در یازدهمین کنگره حزب به تاریخ مارچ ۱۹۲۲ در پاسخ به انتقادات پرپروازنسکی از استالین بخاطر در دست داشتن دو کمیساریا (پولیت بورو و ارگ بورو) می گوید: مسأله ترک ها، قزاق ها و ... همه مسائل سیاسی هستند که در طی صد ها سال توجه اروپائیان را بخود معطوف داشته ما بایستی این مسائل را حل کنیم. برای این کار ما بایستی به شخصی توانا و با پرسنیز داریم که تمامی این ملت ها بتوانند با او مشکلات خود را با تمامی جزئیات به بحث بنشینند و او بتواند معرف آن ها باشد. چگونه می توان چنین شخصی را پیدا کرد؟ من فکر نمی کنم که رفیق پرپروازنسکی بتواند کاندیدانی بهتر از رفیق استالین برای این کار پیدا کند.

و در آوریل ۱۹۲۲ پس از کنگره ۱۱ به پیشنهاد لنین کمیته مرکزی حزب استالین را بعنوان دبیرکل حزب کمونیست، یعنی عالی ترین مقام حزب بر می گرداند. فکر می کنم همین قدر فاکت بسنده باشد که بپذیریم حداقل تا تابستان ۱۹۲۲ مابین رهبران بلشویک اختلافی در رابطه با برخورد به مسائل ماورای قفقاز (گرجستان، ارمنستان و آذربایجان) وجود نداشته و اگر تا این تاریخ اختلافی بروز پیدا نکرده نشانه همسویی رهبران در مسائل بوده. در نتیجه پیروزی و افتخار با اشتباهات احتمالی بایستی به پای همه آن ها گذاشته شود.

تنها در یادداشت های لنین (معروف به وصیت نامه) است که از استالین، دزرتسکی و ارجونیکیزه و نه فقط استالین، بخاطر شدت عمل بیش از حد انتقاد شده. حتی اگر این یادداشت ها را معتبر بدانیم^(۵)، انتقادات مطرح شده مربوط به دوره حکومت بلشویک ها در گرجستان است و نه دوره قبل از آن. در این دوره با سفر ارجونیکیزه به گرجستان و دستگیری منشویک های که پس از عفو عمومی دست از فعالیت های خود نکشیده بودند و همیطور نحوه اداره فدراسیون جمهوری های شوروی مسائلی مابین رهبران بلشویکی در می گیرد. در دوازدهمین کنگره حزب در آوریل ۱۹۲۳ این جریانات مورد حمله بوخارین، ماخاراندزه و مدیوئی از یک سو و مدافعه استالین، دزرتسکی و ارجونیکیزه از سوی دیگر قرار می گیرد.

با این دست کاری در تاریخ است که شراره ایرانی می خواهد بما بقبولاند که نظرات رفیق توکل در باب مسأله ملی و در طول تاریخ جنبش کمونیستی بی بدیل نبوده و به همین منظور در کمال شگفتی به این کشف ناالی می گردد که استالین نیز مخالف اصل حق تعیین سرنوشت بوده است.

بدون اینکه از خود بپرسد آخر چطور کسی که کمیسر خلق در امور ملیت هاست میتواند مخالف اصل حق تعیین سرنوشت یا بعبارت درست تر مخالف حق جدائی باشد آن هم زیر چشمان تیزبین لنین. و مگر همین لنین نیست که استالین را مأمور می کند تا رأی سوسیال دمکرات های اتریش را در هم بکوبد. و مگر نه اینکه حاصل کار مقاله ای است تحت عنوان "مسأله ملی و سوسیال دمکراسی" که در ادبیات بلشویکی به صورت معیار مسأله ملی باقی می ماند. پستکوفسکی معاون استالین در کمیساریای خلق می نویسد:

"استالین یگانه طرفدار خط مشی لنین در میان مسئولین کمیساریای خلق در امور ملیت ها بود، و غالباً همکارانش او را در اقلیت می گذاشتند، زیرا که آن ها "چپ" بودند و به "انترناسیونالیسم مجرد" مردان لهستانی اعتقاد داشتند. اگر در مقطعی استالین طرفدار شعار "تمام قدرت بدست توده های کارگر ملیت های ستم کش" می شود، که از قضا هواخواهان بسیاری نیز در حزب داشته، می توان نتیجه گرفت که استالین مخالف حق خود مختاری خلق ها بوده؟

با این نگرش پس خود لنین نیز از مخالفین حق خودمختاری برای خلق ها است، زیرا لنین تقریباً

اولین کسی بوده که این شعار را در ۱۹۰۵ و در یکی از نوشته های خود مطرح می کند.

" خود ما نیز به سهم خود به خودمختاری علاقه مندیم، ولی نه برای اقوام و ملت ها، بلکه برای پرولتاریا در هر ملتی." (۲)

البته پس از ۱۹۰۵ لنین هرگز به این شعار بر نمی گردد و در هشتمین کنگره حزب (۱۹۱۹) از موضع خود در ۱۹۱۳ دفاع می کند. در طی این کنگره لنین به تنهایی از موضع دیرین حزب دفاع کرده و با شعار " خودمختاری برای توده های کارگر" که از سوی بوخارین و پیاتاکوف مطرح شده بود مخالفت می کند.

استالین در این کنگره در مورد این بحث سکوت میکند. اما نکته ظریف استدلال لنین مبنی بر نادرست بودن شعار " خودمختاری برای توده های کارگر" است، که شراره ایرانی برای بیان آن این همه خود را به زحمت می اندازد: " لنین در مقابل تفکرات غیر دیالکتیکی بوخارین و برداشت های مکابیکی استالین با تکیه به ماتریالیسم دیالکتیک و در نظر گرفتن رابطه دیالکتیکی مسأله ملی و سوسیالیسم استدلال می کرد که حق تعیین سرنوشت زحمتکشسان یک ملت تحت ستم، تنها می تواند از تمایزی که آن ها میان خود و بورژوازی بومی می گذارند و مبارزه آن ها علیه این بورژوازی بدست آید. اگر پرولتاریای ملت ستمگر حق تعیین سرنوشت ملت تحت ستم را کاملاً به رسمیت نشناسد، به جای تسهیل روند تمایز منافع، مانع از آن خواهد شد که پرولتاریای ملت تحت ستم اختلاف میان منافع خود و منافع بورژوازی بومی را دریابد."

باور این که نویسنده بحث و استدلال لنین را درک نکرده بسیار دشوار می نماید زیرا که استدلال لنین آنقدر روشن و صریح است که ما را به این نتیجه می رساند که شراره ایرانی با توضیح بالا نه خود، بلکه خواننده مقاله را می خواسته به زحمت بیاندازد.

لنین از این زاویه شعار " خودمختاری برای توده های کارگر" را اشتباه می داند که این شعار فقط با جایی قابل انطباق است که شکاف میان پرولتاریا و بورژوازی به وجود آمده باشد و اضافه می کند حق خودمختاری باید به ملت های داده شود که در آن ها هنوز این شکاف پدید نیامده مثلاً باشقییر ها و اقوام

وایس مانده امپراتوری روسیه تزاری. و به همین خاطر است که در نخستین بند مفاد تصویب شده کنگره هشتم حزب در رابطه با مسأله ملی و همین بحث آمده است:

۱. سنگ بنای اصلی عبارت است از فراهم آمدن پرولتر ها و نیمه پرولتار های ملیت های گوناگون به منظور راه انداختن نبرد مشترک انقلابی برای برانداختن زمین داران و بورژوازی.

با این شرحی که آمد سنوالات بسیاری در ذهن برانگیخته می شود. همان سنوالاتی که شراره ایرانی با عدم طرح درست بحث سعی در پاک کردن آن ها دارد. بطور مثال پس تکلیف جاهانی که شکاف بین پرولتاریا و بورژوازی پدید آمده چیست؟ آیا در کشورهای که علیرغم تفاوت های قومی نبرد مشترک انقلابی برای برانداختن بورژوازی در حال آغازیدن است باز هم کمونیست ها باید شعار مبهم " حق تعیین سرنوشت" را هم چنان در برنامه خود بگنجانند.

می گویم شعار مبهم " حق تعیین سرنوشت" چونکه هنوز پس از گذشت نزدیک به یک سده از انقلاب اکتبر و تحولاتی که جهان از سر گذرانده، چپ ایران آن را بدون در نظر گرفتن همه جوانب و مسیری که طی کرده، همچنان از موضعی غیر طبقاتی باز تکرار می کند.

از زاویه دید مارکسیستی، برای اثبات درک انتزاعی هواداران شعار مبهم " حق تعیین سرنوشت" حتی نیازی به بحث تغییر و تحولات جهان و اشاره به وجه بارز ملت گرایی در دهه آخر قرن بیستم (۳) نیست. برای نشان دادن این درک انتزاعی و مطلق رجوع به مواضع بلشویک ها بسنده است، زیرا که آن ها از پس همان سال های پر التهاب انقلاب اکتبر توانستند تصویری دقیق از برخورد خود به مسأله ملی بر جا

بگذارند.

چنانچه در بند دوم تصویب شده کنگره هشتم حزب آمده است:

۲. برای برطرف کردن بدگمانی توده های رنجبر کشورهای تحت ستم نسبت به پرولتاریای کشورهایایی که آن ها را تحت ستم قرار داده اند، لازم است که امتیازات هر گروه ملی به کلی از میان برداشته شود، و برابری کامل حقوق میان ملیت ها برقرار گردد، و حق مستعمرات و ملیت های غیر مستقل برای جدا شدن شناخته شود.

و استالین سال ها بعد اشاره می کند، این قطعنامه " شعار مطلقاً مبهم " خودمختاری (حق تعیین سرنوشت) را حذف کرد و فورسول دقیق " جدائی دولت" را به جای آن گذاشت. در همین ارتباط لنین نیز در مقاله " مارکسیسم و مسأله ملی" مینویسد: " خودمختاری ملی متضمن آن است که یک گروه ملی حق داشته باشد از کشور موجودی جدا شود و به کشورهای دیگری ملحق شود، یا خود کشور جداگانه ای تشکیل دهد. اما هرگاه یک گروه ملی به دلیل نتواند حق جدا شدن را اعمال کند، آن گروه دیگر به عنوان یک گروه شناخته خواهد شد، اگر چه آزادی های سیاسی و مدنی و برابری حقوق افراد آن به موجب " پیمان اقلیت ها" محفوظ خواهد بود."

علیرغم این مواضع آشنی ناپذیر در رابطه با مسأله ملی (فقط حق جدایی) ما در صفوف چپ هنوز شاهد شعارهای گنگ و غیر مارکسیستی نظیر زنده باد خودمختاری خلق ها، حق تعیین سرنوشت و حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدائی هستیم. شیفتگی در بخشی از نیروهای چپ ایران نسبت به این شعار های گنگ حتی تا بدانجا پیش می رود که می پندارند که طبقه کارگر ایران قرار است بظرفت برسد تا خود گردانی ملی به خلق های ایران اعطاء کند. و بر پایه همین برداشت نادرست، راه حل مسأله ملی در ایران را در فدرالیسم می یابند. طرح شعار ارتجاعی فدرالیسم حال با پیوندی با بدون پیوند یعنی سازمان دادن کارگران بر حسب ملیت، نه بر اساس هم سرنوشتی طبقاتی، فدرالیسم یعنی منزوی کردن کارگران در هویت ملی و برجسته کردن موجبات تمایز در صفوف این طبقه است.

مارکس در سال ۱۸۵۰ خطاب به اتحادیه کمونیست ها می گوید: بورژوا دمکرات های آلمان از فدراسیون طرفداری می کردند و می کوشیدند که قدرت مرکزی را با تقویت استقلال حکومت های محلی تضعیف کنند اما کارگران باید نفوذ خود را نه تنها به نفع جمهوری یگانه و تجزیه ناپذیر بکار برند بلکه برای تراکم قطعی نیرو در دست قدرت حکومتی تلاش کنند. انگلس نیز در در پایان عمر خود به حکومت های حقیر نظام های فدرال سوئیس و آلمان حمله می کند و می گوید که پرولتاریا فقط از شکل جمهوری یگانه و تجزیه ناپذیر می تواند استفاده کند. لنین و بلشویک ها نیز مخالفت خود را با فدرالیسم از مارکس و انگلس به ارث بردند. نبرد طولانی آن ها با بوند (گرایش یهودیان) که به پیروی از سوسیال دمکراسی اتریش می خواستند قاعده فدرال را در سازمان حزبی جاری کنند، گواه این مدعاست. بلشویک ها که معتقد بودند تقسیم حزب از روی مرزهای ملی آنرا ضعیف و شکننده می سازد(۴)، همین عقیده را نیز در مورد کشور داشتند.

در سال ۱۹۰۳ لنین با سرزنش سوسیال دمکرات های ارمنی که برای تمام روسیه خواهان " جمهوری فدرال" بودند و برای خود " خود گردانی زندگی فرهنگی" می خواستند، می گوید: پرولتاریا به " خود گردانی ملی" اعتقایی ندارد، بلکه فقط به دو چیز علاقه مند است: از یک طرف خواهان " آزادی سیاسی و مدنی و برابری کامل حقوق" است و از طرف دیگر " حق جدا شدن" را " برای هر ملتی" می خواهد.

با این اوصاف بایستی پی برده باشیم که شعار های " حق خود مختاری" و " حق تعیین سرنوشت" نزد بلشویک ها چه کاربرد و چه معنای داشته است. " حق تعیین سرنوشت خلق ها" شعاری است گنگ و مبهم

از آن رو که راه را بر تفسیرهایی گاهاً متناقض باز می گذارد. و " حق تعیین سرنوشت خلق ها تا سرحد جدایی" نیز یعنی اینکه خلق ها می توانند غیر از جدایی خود، در رابطه با تعیین نوع نظام سیاسی کشور بعنوان یک گروه ملی تصمیم دیگری نیز اتخاذ کنند، و این همان خود گردانی ملی است که لنین به آن اشاره کرده و می گوید که پرولتاریا به آن بی اعتناست.

واقعیت این است که برخی نیروهای چپ و کمونیست با سر دادن این شعار های غیر مارکسیستی بهترین بستر را برای طرح شعار های ناسیونالیستی فراهم کرده اند. طرفداران این شعار ها بر ابستی چه پاسخی برای جریانات ناسیونالیستی دارند که با تکیه بر همین شعار ها برای خلق خود خواهان خودمختاری در چارچوب ایرانی آزاد و فدرال هستند. نمونه حی و حاضر دیگر هم کنگره ملیت های ایران فدرال است. اینکه امروزه از هر جماعتی چند نفری که خود را نماینده خلقی تلقی کرده و با دور هم جمع شدن برای ایران نظام سیاسی می ترانند، آیا نشانگر طرح و تبلیغ همان شعار ها نیست؟. ایان حتی اگر نماینده خلق خود! که مدعی اش هستند هم باشند باز فاقد حق تصمیم گیری در رابطه با سایر ملل ساکن ایران هستند. در شرایطی که جنبش طبقاتی کارگران ایران پس از پشت سر گذاشتن دوران رکود می رود تا با صفی مستقل و همبسته رود روی دولت و طبقه بورژوازی صف آرانی کند، ضرورت صراحت بخشیدن به مواضع و شعار های کمونیستی در قبال مسأله ملی در ایران بیش از پیش خود را به رخ می کشد. بزعم من مقاله مبسوط رفیق توکل تلاشی است برای پاسخ گویی به این ضرورت. اینکه برخی رفقا و جریانات این مقاله را نافی پرنسب های کمونیستی ارزیابی می کنند، نشانگر عدم درک خود این نیروها از پرنسب های فوق الذکر است. اگر مقاله رفیق توکل را تا به آخر و با صبوری می خوانند، اینچنین آشفته حکم های شتابزده صادر نمی کردند. پرنسب مارکسیستی در رابطه با مسأله ملی یعنی اعتقاد به برابری بی قید و شرط تمام ملل و مخالفت با الحاق و حفظ قهری ملت های تحت ستم در چارچوب دولت خودی، همانگونه که در بخش پایانی بحث رفیق توکل آمده است:

ما خواهان: پایان دادن فوری و بی قید و شرط به هر گونه ستمگری، امتیاز و تبعیض ملی هستیم. ما خواهان برابری بی قید و شرط تمام ملل ساکن ایران هستیم.

ما سیاست الحاق جبری را مردود می دانیم و خواهان اتحاد آزادانه و داوطلبانه ملل ساکن ایرانیم. ... " چنانچه لنین نیز در "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" می نویسد:

" ما نمی خواهیم با کلمات بازی کنیم. چنانچه حزبی وجود داشته باشد که آماده باشد در برنامه خود اعلام کند که مخالف الحاق، مخالف حفظ قهری ملت های ستم دیده در چارچوب دولت خودی است. در این صورت ما توافق کامل و اصولی خود را با این حزب اعلام می کنیم. در این صورت چسبیدن به کلمه " خودمختاری" کار مسخره ای خواهد بود."

باران-ژون ۲۰۰۵

منابع:

(۱) در کنگره خلق های شرقی در باکو در سپتامبر ۱۹۲۰، یعنی در همان روزهایی که گرجستان سرگرم پذیرایی از سوسیال دمکرات های غربی و از جمله کانوتسکی بود، یکی از ناطقان بلشویک با شدت تمام به رفتار جمهوری منشویکی نسبت به اقلیت ها و همسایگان خود حمله کرد. گفته شد که مردم اوستستان را می کشند و نابود می کنند در ایبخازستان دهکده ها را به آتش می کشند و در قلمروهای آذربایجان و ارمنستان دعای شوینیستی پیش می کشند. ... ای.اچ. کار" تاریخ روسیه شوروی جلد اول ص ۴۲۲

- برای آشنایی بیشتر با دلایل اشغال گرجستان توسط ارتش سرخ می توانید به مقاله " مابین سرخ و سفید" نوشته تروتسکی مراجعه کنید.

(۲) در آرشو مارکسیست ها در اینترنت، قسمت وصیت

طبقه کارگر ایران

اقدام بی شرمانه آی ال او را شدیداً محکوم می کند

کارگری جمهوری اسلامی را بر ملا ساخت. البته دعوت از این ارگان های ارتجاعی-جاسوسی و افراد وابسته به آن به عنوان تشکل های کارگری و نمایندگان کارگران جهت شرکت در نشست های سازمان بین المللی کار، امر تازه ای نبود. به رغم آن که این نهادها هیچگاه، هیچ ربطی به کارگران ایران نداشته و شدیداً مورد نفرت کارگران بوده اند، اما آی ال او طبق منافع سرمایه های خارجی و شرکای داخلی آن، همواره چشم خود را بر خواست و نظر کارگران فرو بسته و بارها در مجامع خود، با آغوش باز از این مرتجعین و نهادهای جاسوسی استقبال نموده است.

ورود نمایندگان آی ال او در مهر ماه سال ۸۱ به تهران که به دعوت دولت جمهوری اسلامی به ایران رفته بودند، توهماتی را در میان پاره ای از فعالین کارگری به ویژه گراپشی که اصولاً افق دید و فعالیتش از چارچوب های قانونی و محدوده های نظم موجود فراتر نمی رود، ایجاد کرد. تکرار سفر نمایندگان آی ال او در سال ۸۲ و اظهار نظر آن ها پیرامون "تشکل های آزاد و مستقل کارگری"، بر این توهمات بیش از پیش دامن زد. بعضی ها بر این خیال بودند که نمایندگان آی ال او برای ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کارگری به تهران سفر کرده اند و جمهوری اسلامی هم مجبور شده است به حضور آن ها در تهران تن دهد. آنان بر این باور بودند که آی ال او همراه با "جبهه مشارکت" و سایر اصلاح طلبان حکومتی، به یاری کارگران شتافته اند تا سندیکاهای واقعی کارگری را ایجاد کنند.

نشریه کار در همان مقطع به این مسئله اشاره کرد که آی ال او تحت نفوذ انحصارات مالی جهانی و پیش برنده سیاست های همین انحصارات است. نشریه کار نوشت که آی ال او در عمل نشان داده است که با دولت ها می تواند به زد و بند بپردازد و حتا بر سر معیارهای مورد قبول خود نیز وارد معامله شود. نشریه کار نوشت تشکل کارگری که آی ال او بخواهد ایجاد کند، چه به کمک خانه کارگر و شوارهای اسلامی کار و چه مستقل از این تشکل ها، تشکل مستقل و آزاد کارگری نخواهد بود. (کار ۳۹۱ نیمه دوم مهرماه ۸۱)

رویدادهای بعدی، منجمله توافقات آی ال او با وزارت کار رژیم و سرانجام به رسمیت شناخته شدن خانه کارگر و شوارهای اسلامی کار ولو با اندک جرح و تعدیل به عنوان تشکل های کارگری از سوی آی ال او، ضمن آن که صحت تحلیل کار را به اثبات رساند، در عین حال ماتریال کافی فراهم ساخت تا همگان به ماهیت تشکل های مستقل و آزاد مورد نظر آی ال او پی ببرند و زد و بند هایش را با ارتجاع اسلامی به چشم خود ببینند. این رویدادها به قدر لازم و کافی روشن بود و ملزومات چشم گشائی متوهمین به روی واقعیات را نیز همراه داشت. معذراً بودند- و هستند- کسانی که چنین تصور می کردند و تصور می کنند که آی ال او از ماهیت خانه کارگر و شوارهای اسلامی کار بی اطلاع است و اگر به این ارگان اطلاع رسانی شود و گفته شود

که خانه کارگر و شوارهای اسلامی کار، کارگران ایران را نمایندگی نمی کنند، آی ال او هم دیگر آنها را به عنوان نماینده کارگران دعوت نمی کند و به اجلاس های خود راه نمی دهد و آری آخر.

گفتن ندارد که چنین کسانی یا عامدا خود را به تغافل می زنند و یا اگر نگوئیم خود فریبی و عوام فریبی می کنند دست کم این که بسیار سطحی نگرند و برداشتی به غایت آغشته به توهم و ساده اندیشی از مسائل دارند. این طرز فکر البته محدود به سندیکالیست ها نمی شود. هستند کسانی که به ظاهر با سندیکالیست ها مخالفند و با آن ها مرزبندی می کنند، اما در عین حال از امامزاده آی ال او و معجزاتش هم دست بر نمی دارند.

اکنون که آی ال او در برابر چشم همگان رژیم جمهوری اسلامی را که بیش از یک ربع قرن است به سرکوب و کشتار کارگران مشغول است و ابتدائی ترین حقوق کارگران را نقض و پایمال نموده است، از لیست کشورهای ناقض حقوق کار خارج ساخته است، اکنون که آی ال او حسن صادقی، پرویز احمدی پنجگی و سایر چاقوکشان حرفه ای را از مراسم چاقو کشی و لت و پاره کردن کارگران یک راست به نشست خود آورده است، بار دیگر دست آنها را فشرده و به آنها دست مرزیداد گفته است، باید آیا امیدواری پیدا کرد به این که چیزی در ذهن این افراد جابه جا و دگرگون شود؟ می توان آیا به این تغییر و جا به جایی دل بست؟

گرچه اقدام آی ال او، بس و قبیحانه و به طرز زننده ای جلب نظر می کند و ماهیت آی ال او را در نظر حتا ناگاه ترین افراد بر ملا می سازد، راهها و اسباب توهم اما مسدود نیست. کسانی که آگاهانه یا نا آگاهانه به هر دلیل و بهانه ای از زیر سنوال بردن کل نظم موجود طفره می روند، کسانی که اعتقادی به انقلاب کارگری و دگرگونی بنیادی نظم موجود ندارند، کسانی که به خاطر محدودیت های فکری و نظری از ژرف نگری به مناسبات اجتماعی عاجزند یا از آن بارمانده اند، کسانی که تمام تلاش و هم غم شان تنها به اصلاح و بهبود شرایط کار در چارچوب نظم موجود خلاصه می شود، این ها همه در عمل و آن طور که تاکنون هم به اثبات رسیده است برای طلب معجزه از این گونه امامزاده ها باز هم دست آویزهایی خواهند یافت.

طبقه کارگر ایران اما توهمی نسبت به آی ال او و تشکل های آزاد و مستقل آن نداشته است و ندارد. کارگران ایران که خود سرگرم ایجاد تشکل های واقعی خود هستند، یک بار دیگر ضمن ابراز نفرت و انزجار از خانه کارگر و شوارهای اسلامی کار و چاقو کشان ریز و درشت آن، اقدام و قبیحانه و شرم آور سازمان بین المللی کار در خصوص خارج ساختن رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی از لیست کشورهای ناقض حقوق کار، همچنین دعوت اوباشان و چاقو کشان معلوم الحال و وابسته به این رژیم را، آنها به عنوان نمایندگان کارگران ایران! شدیداً محکوم می کنند.

جهان دیگری ممکن است، تلاش ما سازنده آن است

تظاهرات هزاران تن مقابل دانشگاه تهران در اعتراض به نقض حقوق زنان در قانون اساسی جمهوری اسلامی

روز یکشنبه ۲۲ خرداد هزاران تن از فعالان و مدافعان برابری حقوق زنان مقابل دانشگاه تهران گرد آمدند و علیه نقض حقوق زنان در قانون اساسی جمهوری اسلامی اعتراض کردند.

تظاهرات به فراخوان "گروه هماهنگ کننده تجمع اعتراضی فعالان جنبش زنان" برگزار شد که طیف وسیعی از فعالان دفاع از حقوق زنان، سازمان های غیر دولتی زنان، روزنامه نگاران و هنرمندان، تشکل های مختلف صنفی، فرهنگی و اجتماعی را نمایندگی می کرد. در فراخوان تظاهرات آمده بود:

"سالهاست که زنان برای دستیابی به حقوق برابر تلاش می کنند. دشواری ها و موانع بسیار جدی بر سر راه آنان وجود دارد. بن بست های قانون اساسی و قوانین مدنی و جزائی حاکم بر جامعه یکی از مهم ترین این موانع است. ما زنان برای پیگیری و دستیابی به حقوق برابر از تمامی شیوه های مسالمت آمیز بهره می جوئیم تا با یاری یکدیگر صدای اعتراض خود را به قوانین موجود هرچه رساتر کنیم."

روز یکشنبه ساعت ها قبل از شروع تظاهرات، نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی منطقه مقابل دانشگاه تهران را قرق کرده بودند. آنها با بستن راهها، ایجاد مانع و جلوگیری از ورود زنان به محوطه مقابل دانشگاه و اهانت و حمله به آنها می خواستند مانع تجمع زنان شوند. با افزایش جمعیت شرکت کننده، تظاهرکنندگان بروی زمین حلقه بزرگی تشکیل دادند و در حالی که شعارهایی علیه تبعیض جنسی که بر زنان اعمال می شود در دست داشتند، سرود جنبش زنان را سر دادند. سرودی با این مضمون:

ای زن، ای حضور زندگی
به سر رسید زمان بندگی
جهان دیگری ممکن است
تلاش ما سازنده آن است
این صدا صدای آزادی است
این ندا طغیان آگاهی است
رهائی زنان ممکن است
این جنبش زاینده آن است

در ادامه تظاهرات شعارهای مختلفی در حمایت از حقوق برابر زن و مرد سر داده شد و در پایان قطعنامه تظاهرات قرائت شد. قطعنامه خواستار تغییر قانون اساسی به نفع حقوق برابر زنان شده و هشدار داده است که زنان تا کسب حقوق خویش به مبارزاتشان ادامه می دهند.

بخش هایی از قطعنامه تظاهرات ۲۲ خرداد مقابل دانشگاه تهران:

"دمکراسی بدون آزادی و حقوق برابر و انسانی برای زنان متحقق نخواهد شد". این جمله ای است که ما برگزار کنندگان این تجمع عمیقاً به آن اعتقاد داریم. می دانیم که اگر خواسته ها و مطالبات گروه های مختلف زنان از اقوام،

سایه ی ولی فقیه بالای سر «جبهه دموکراسی و حقوق بشر»

ملتزمان رکاب قانون اساسی حکومت اسلامی که بنا به عادت شیپور را از سر گذاشت می زند، این بار «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» را در حالی در بوق می کنند که کارگران و زحمتکشان بی اعتنا به آنان، تنها به تحریم انتخابات می اندیشند.

با رشد مبارزه طبقاتی و پُر رنگ شدن حضور طبقه کارگر در اعتراضات اجتماعی و مبارزه علیه قدرت سیاسی حاکم - همگام با حضور پُر رنگ تر و متشکل تر سایر زحمتکشان به ویژه و از جمله معلمان و پرستاران - که با خود بالا رفتن آگاهی های طبقاتی را همراه دارد، اندیشه ها و راه حل های رفرمیستی بورژوازی و خرده بورژوازی بیش از پیش رنگ باخته و تنها کارکردی در حد طبقات بالا و حاکمان سیاسی می یابد.

شرکت رسمی نهضت آزادی و فعالین ملی مذهبی در انتخابات و رای به مصطفی معین - که از قبل پیش بینی می شد - با انتشار بیانیه و به دنبال آن میزگرد مطبوعاتی که در واقع اعلام شرکت آن ها در «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» نیز بود، هرگز نتوانست تغییر مواضع اعلام شده ی این جریان را در رابطه با انتخابات در نزد افکار عمومی توجیه کند.

یزدی و همفکرانش به واقع بیش و پیش از حکومت اسلامی و ولایت مطلقه فقیه، از انقلاب می ترسند. آن ها انقلاب را هیولایی می نامند که قصد دارد خواب را از چشمان ملت (به خوان بورژوازی) برباید. برای همین، آن ها با هر چیزی که کمترین بویی از انقلاب و روش های انقلابی برده باشد، مرزبندی دارند.

چگونه می توان از «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» سخن گفت در حالی که شرط اساسی برای حضور در آن، اعتقاد به اصلاحات در حکومت جنایت کار اسلامی و التزام به قانون اساسی ضد بشری آن است. رهبران و پایه گذاران «جبهه دموکراسی و حقوق بشر»، مصطفی معین و حامیان اش در جبهه مشارکت (و همین طور مجاهدین انقلاب اسلامی که هنوز موضعی در این مورد نگرفته اند)، خود از موانع تحقق دموکراسی و حقوق بشر در کشور ما بوده و هستند. آن ها تنها به دنبال استفاده ابزاری از نام «دموکراسی» و «حقوق بشر» اند.

آن ها هرگز کارنامه ی گذشته و حال جمهوری اسلامی را نقد نکرده و تنها در جایی به نقد آن وارد شدند که خودشان با سیستم حاکم دچار مشکل شدند. انتخابات مجلس ششم را عادلانه خواندند و انتخابات هفتم را ناعادلانه، حال آن که تنها تفاوت این دو انتخابات، شرکت خودشان بود و از نقطه نظر معیارهای دموکراسی هیچ تفاوتی بین این دو انتخابات نبود. آن ها در واقع بزرگ تر شدن محدوده ی خودی ها را در انتخابات، به گونه ای که آن ها را نیز شامل شود، آرزو می کنند و این تعریف آنان از انتخابات آزاد است.

آن ها از زندانیان سیاسی حرف می زنند. از عبدی، گنجی، قاضیان و... در حالی که هرگز به سرنوشت سایر زندانیان سیاسی به ویژه در دهه ی ۶۰ اشاره ای نمی کنند. آن ها هرگز از اعدام هزاران زندانی سیاسی در دهه ی 60 حرف نمی زنند. آن ها هرگز از حقوق پایمال شده ی

هزاران زندانی سیاسی که در تابستان 67 اعدام شدند، صحبتی نمی کنند. از خانواده های داغدارشان، از این که حتا نشانی ندارند تا خانواده هایشان شاخه ی گلی را بر سر خاکشان بگذارند. تنها از موقعی که هم فکران شان به زندان افتادند، آن ها به سان کسی که از خواب طولانی زمستانی بیدار شده، سروصدا کردند و چیزی را به نام «زندانی سیاسی» در فرهنگ نامه ی ناقص شان جستند.

از شکنجه و بلاگ نویسان گفته و نوشتند. ابطی از گریه ی اعضای هیات نظارت بر قانون اساسی پس از شنیدن جریان شکنجه و بلاگ نویسان گفت و از قول رییس جلسه نوشت: «اگر راست باشد جواب خدا، مردم و تاریخ چه خواهد بود» (نقل از سایت ابطی). اما آن ها هرگز در طول این سال ها فکر نکردند که چگونه باید جواب مردم و تاریخ را درباره ی اعدام زنان باردار هم چون زهره آقاجانی بدهند. چگونه باید جواب تاریخ و مردم را در مورد شکنجه های طاقت فرسا که در بسیاری موارد به مرگ زندانی می رسد چون حسن جمالی منجر شد، بدهند. چگونه است که اعدام کودکان ۱۳ ساله همچون خواهر زنده یاد علیرضا تشدید آن ها را به گریه نمی اندازد؟ آنها هرگز از جنایات خود که در طول سالیان حکومت اسلامی مرتکب شده اند حرفی نمی زنند.

آن ها در حالی از فشار و تصییقات بر علیه خود شاک می هستند که در جریان سرکوب و کشتار کارگران خاتون آباد سکوت کردند. اعتراض مردم خوزستان را به نفوذ عوامل خارجی ربط داده و در برابر سرکوب، کشتار و در بند کشیدن جوانان عرب، سکوتی همراه با تایید از خود نشان دادند. همان طور که در طول این ۲۷ سال، بدون هیچ گونه تغییری - و البته همراه با مشارکت عملی در سرکوب مردم - همیشه این کار را کرده اند. آن ها هرگز از پورامینی جوان نمی گویند و نمی نویسند. دانش آموزی که با کتاب های مدرسه اش در جریان سرکوب کارگران خاتون آباد در شهر بابک به خون غلطید. آن ها هرگز برای او و امثال او گریه نمی کنند. آن ها اشک تمساح را فقط در بالای منبر و در روز مناسب خرج می کنند.

آن ها به بسنن مطبوعات اعتراض داشته و دم از آزادی بیان می زنند. در حالی که سال هاست، سازمان های کمونیستی و چپ به خاطر ابراز عقایدشان در این کشور سرکوب شده و بسیاری از اعضا و هواداران شان اعدام و زندانی شدند. آن ها هرگز به این جنایات اعتراضی نداشته اند. آزادی بیان از نظر آن ها همواره با قیودی همراه است. آنها هرگز از آزادی بی قید و شرط بیان و اندیشه دفاع نکرده و نمی کنند.

آن ها از حمله به اجتماعات شان عصبانی هستند. در حالی که هرگز از حمله به اجتماعات کارگری، معلمان و غیره سخن نگفتند. و وقتی هم سخن گفتند، مانند تظاهرات خونین معلمان در سه سال قبل، با کمال وقاحت تظاهرات را نتیجه تحریک جناح راست حکومت جهت تضعیف دولت خاتمی خواندند.

آن ها از حق تشکل خود و جریانات وابسته به خود دفاع می کنند. در حالی که نه تنها هرگز از

ایجاد تشکل های مستقل کارگری، دانشجویی، معلمان و غیره حمایت نکردند، بل که تا آن جا که توانستند در راه تشکل آن ها سنگ اندازی کردند. آن ها که از انقلاب وحشت دارند، ترجیح می دهند به نق زدن های خود ادامه داده و البته سایه ولایت فقیه از سرشان کم نشود تا مبدا سایه انقلاب بر سرشان فرود آید.

آن ها بیش از آن که امیدوار به کسب صندلی ریاست جمهوری باشند (و البته در این راه سعی و تلاش خود را می کنند)، از ترس رادیکال تر شدن مبارزات توده ها، دوان دوان به پای صندوق های رای می آیند. می گویند حکم حکومتی را نمی پذیریم، اما بعد با هزار توجیه و تفسیر به صحنه انتخابات می آیند و سعی می کنند مردم را از تحریم انتخابات فراموشی باز دارند. آن ها فکر می کنند در بازی قدرت هنوز جایی دارند، غافل از آن که اگر به بازی فرآخوانده شدند، برای این است که بخشی از آراء بین آن ها و رفسنجانی تقسیم شود.

این که نهضت آزادی و فعالان ملی مذهبی می خواهند با آن ها جبهه مشترک تشکیل دهند، البته چیز غریبی نیست. بورژوازی و کسانیکه با تخطئه ی مبارزه ی طبقاتی - آن هم هنگامی که مبارزه ی طبقاتی رو به گسترش است - اصلاحات بورژوازی را در ساختار قدرت، آن هم به منظور تامین خواسته های خود، به عنوان راه حل بحران سیاسی پیشنهاد می کنند، تنها نقش ترمز را در برابر انقلاب ایفا می کنند. آن ها با چانه زنی با قدرت سیاسی حاکم، از توده ها می خواهند بر سر کار و خانه ی خود برگشته، تا به این ترتیب از ضرباهنگ مبارزات مردم بکاهند. جمله معروف مهدی بازرگان از بنیان گذاران و رهبر سابق نهضت آزادی در رابطه با قیام ۵۷ از یاد نمی رود «ما باران می خواستیم، سیل آمد».

هدف اصلی - و البته نیمه پنهان - از تشکیل «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» جلوگیری از تحریم گسترده انتخابات است. نهضت آزادی و فعالان ملی مذهبی در بیانیه ی اعلام حمایت از مصطفی معین و تشکیل جبهه مشترک می نویسند: «با توجه به طرح تحریم انتخابات از طرف بعضی از نیروها، ما اعتقاد راسخ داریم که دعوت به عدم مشارکت در انتخابات پیش رو، در نهایت، خواسته های جناح های راست افراطی را تامین می کند و عملاً گامی در راستای کمک کردن به پیروزی آنان با حداقل آرا و بی دردسر و تسلط شان بر مهم ترین دستگاه اجرایی کشور خواهد بود» (نقل از بیانیه مشترک).

نهضت آزادی و فعالان ملی مذهبی در واقع باترساندن مردم از پیروزی جناح راست حکومتی، خواهان شرکت مردم در انتخابات شده اند؛ ولی آن ها نمی گویند ما به ازای این شرکت چیست؟ آیا ما به ازای آن در بهترین حالت چیزی غیر از دوران خاتمی خواهد بود؟ آیا در دوران خاتمی، کارگران و زحمتکشان به خواسته های خود رسیدند؟ آیا باری از دوش طبقات تحت ستم برداشته شد؟ به کدام خواسته ملی در آن دوران

دو سال پس از سرکوب خونین، جنبش توده‌ای برای ملی‌سازی نفت و گاز در بولیوی از سر گرفته شد

از روز دوشنبه ۱۶ ماه مه ۲۰۰۵ شهرهای مختلف بولیوی بار دیگر صحنه‌ی اعتصابات و تظاهرات گسترده کارگران و زحمتکشان این کشور آمریکای لاتین برای ملی کردن منابع گاز و نفت شده است، جنبشی که دو سال پیش با سرکوب خونین و حمایت امپریالیست‌ها و به ویژه امپریالیسم آمریکا از این سرکوب، فروکش کرده بود.

در شهرهایی مانند ال‌تور روز ۱۹ مه اعتصاب عمومی و در شهر پوتوسی ۴۸ ساعت اعتصاب اعلام شد. اتحادیه‌ها و چند تشکل سیاسی در کوچابامبا از مردم خواستند تا همراه با اعتصاب، در خیابان‌ها تظاهرات کنند. تنها سندیکای کارگری که مرکز کارگری بولیوی (COB) نام دارد تظاهراتی را تا مرکز لاپاز، پایتخت بولیوی سازمان داد. هزار کارگر معدن از جمله کسانی بودند که در این تظاهرات شرکت داشتند. پلیس به تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگری یورش آورد و با پرتاب گاز اشک‌آور آن را متفرق کرد.

اتحادیه‌های بازنشستگان، معلمان و چند بخش دیگر ۱۸ مه به تظاهرات پرداختند و پس از کارگران خواستار ملی‌سازی گاز و نفت بولیوی شدند. از سوی دیگر پلیس اعلام کرد که با کارگران معدن در استان‌های لاپاز، اورو و کوچابامبا به توافق رسیده تا آنان به مسدود کردن جاده‌ها پایان دهند. دیگر زحمتکشان بولیوی نیز پس از کارگران به جنبش ملی‌سازی نفت و گاز می‌پیوندند، برای مثال اتحادیه کارکنان بهداشت خواستار یک اعتصاب ۲۴ ساعته شد. تشکلی به نام جنبش به سوی سوسیالیسم از روز ۱۶ مه یک راهپیمایی ۲۰۰ کیلومتری را از کاراکویو سازمان داد که یک هفته بعد به لاپاز رسید.

روزهای ۱۱ و ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳ به دستور گونزالو سانچز لوزادا، رئیس جمهور وقت بولیوی، ارتش با مسلسل سنگین به نخستین جنبش توده‌ای برای ملی‌سازی نفت و گاز حمله کرد و بیش از ۶۰ نفر کشته و ۱۰۰ نفر زخمی شدند. کوندولیزا رایس که در آن زمان مشاور جرج بوش در امور امنیتی بود در شیکاگو گفت: «آمریکا مخالف هر گونه ابتکاریست که بخواهد با زور دولتی را که به طور دمکراتیک انتخاب شده سرنگون کند.» رایس این چنین از سرکوبی که به دستور رئیس جمهور بولیوی صورت گرفت حمایت کرد، در حالی که او به نام دولت آمریکا از کودتای ۱۱ آوریل ۲۰۰۲ علیه هوگو چاوز پشتیبانی کرده بود، هر چند چاوز مانند سانچز لوزادا «به طور دمکراتیک» انتخاب شده است!

بحرانی که از اوایل سال ۲۰۰۰ کشور بولیوی را فراگرفته است ریشه در اصلاحات اقتصادی دارد که از سال ۱۹۸۵ در این کشور آغاز شدند. از این سال به بعد بر اساس دستورات نهادهای بین‌المللی، به ویژه صندوق بین‌المللی پول شرکت‌های بزرگ دولتی خصوصی‌سازی شدند تا به اصطلاح سرمایه‌های خارجی به بولیوی راه باز کنند. دو دهه پس از این اصلاحات نزدیک به ۷۰٪ هشت میلیون و نیم نفری که در بولیوی با یک میلیون و صد هزار کیلومتر مربع وسعت زندگی می‌کنند زیر خط فقر هستند و ۵۱٪ مردم هنوز برق ندارند. سانتوس رامیرز که از

اعضای جنبش به سوی سوسیالیسم می‌باشد در پارلمان بولیوی ریاست کمیسیون اقتصادی را بر عهده دارد. او روز ۱۹ ماه مه جاری به رسانه‌ها گفت: «از هر ۱۰۰ دلاری که از منابع گاز بولیوی به دست می‌آید ۸۹ دلار به خارج فرستاده می‌شود.» وی افزود: «در دهه ۹۰ میلادی به مردم گفته شد که خصوصی‌سازی‌ها می‌توانند بولیوی را از فقر نجات دهند. اما هیچگاه چنین اتفاقی نیفتاد.» رامیرز که رسانه‌های امپریالیستی از تشکلش به عنوان یک گروه چپ افراطی یاد می‌کنند در پایان پرسید: «منابع طبیعی بولیوی کجا رفتند؟»

بولیوی با ۱۵۵۰ میلیارد متر مکعب دومین ذخایر گاز این منطقه از جهان را پس از ونزوئلا در خود جای داده است. بیست‌وشش کمپانی نفتی بین‌المللی پس از خصوصی‌سازی‌ها بر این منابع دست انداخته‌اند که مهم‌ترین‌شان عبارتند از توتال (فرانسه)، پتروبراس (برزیل)، پلوس پترول (آرژانتین)، ریسول (اسپانیا)، بریتیش گاز (انگلستان) و اکسون (آمریکا).

از اواسط ماه مه ۲۰۰۵ چند تشکل سیاسی چپ و اتحادیه‌ها متحداً مردم را به اعتراض علیه قانونی فراخواندند که سرانجام روز ۱۷ مه به تصویب رسید. بر اساس این قانون مالیاتی که شرکت‌های نفتی بین‌المللی باید بپردازند افزایش می‌یابد. اداره‌ی مالیات بولیوی اعلام کرده است که با اجرای قانون جدید، مالیاتی که در سال ۲۰۰۴ برابر با ۳۰۰ میلیون دلار بود به ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۵ افزایش خواهد یافت. اما مردم بولیوی کماکان در اعتراضات بسیار گسترده‌ای که دوباره آغاز کرده‌اند مخالفت قاطع خویش را با قانون جدید اعلام کرده و خواهان ملی‌سازی دوباره‌ی منابع طبیعی گاز و نفت هستند. خامه سولارس، دبیر کل مرکز کارگری بولیوی تصویب این قانون را تله‌ای برای فریب مردم نامید که مطالبه‌ی آنان را برای ملی‌کردن منابع نفت و گاز برآورده نمی‌کند.

جنبش ملی‌سازی منابع نفت و گاز بولیوی با استقبال گسترده‌ی توده‌ای روبه‌رو شده است زیرا در این صورت این کشور وادار نیست نفت و گاز پالایش‌شده را از انحصارات خارجی بخرد، اختیار بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار منابع نفتی و گازی را دوباره بازمی‌یابد، پالایش این منابع که اکنون در خارج صورت می‌گیرد به بولیوی بازمی‌گردد و منابع مالی به دست آمده می‌تواند در اختیار آموزش و پرورش، بهداشت، زیرساخت‌ها و خدمات عمومی دیگر قرار گیرند. مردم بولیوی در سال ۲۰۰۰ به یک پیروزی بزرگ دست یافتند و توانستند آب رسانی را که خصوصی‌سازی شده بود بدون پرداخت هیچ‌گونه غرامتی به شرکت آمریکایی بچتل با یک قیام توده‌ای از چنگ آن به درآورند. این شرکت آمریکایی که اکنون در عراق اشغالی به تاراج منابع ملی این کشور می‌پردازد وادار شد بولیوی را در آوریل سال ۲۰۰۰ ترک کند.

جنبش توده‌ای ضدسرمایه‌داری در بولیوی تاکنون با ترفندهای گوناگون بورژوازی مواجه شده است. برای مثال هنگامی که در ژوئن ۲۰۰۲ رهبر جنبش به سوی سوسیالیسم به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری راه یافت در آخرین

لحظات سوسیال-دمکرات‌ها با جناح راست بورژوازی وحدت کردند تا اوو مورالس از جنبش به سوی سوسیالیسم شکست بخورد. اکنون دبیر کل مرکز کارگری بولیوی به مورالس که به پارلمان راه یافته است هشدار می‌دهد که به نوبه‌ی خود بر پیمانش با مردم وفادار بماند و تا ملی‌سازی کامل منابع گاز و نفت از جنبش حمایت به عمل آورد.

در روزهای اخیر و پس از سه هفته اعتصاب، انسداد جاده‌ها، سنگربندی و تظاهرات توده‌ای، کارلوس مسا، رئیس جمهور بولیوی وادار شد روز ۶ ژوئن استعفاء دهد. پس از استعفا وی و بر طبق قوانین بولیوی، می‌بایستی یا رئیس پارلمان یا رئیس سنای بولیوی موقتاً جایگزین رئیس جمهور مستعفی گردند. اما مردم فوراً در تظاهرات و سنگربندی‌های خود با رؤسای این دو نهاد که ماریو کوسیو و هرماندو واکا دیز نام دارند مخالفت ورزیدند. اوو مورالس در این رابطه گفت که این دو نفر هیچ تفاوتی با کارلوس مسا ندارند و پاسخگوی خواست اصلی مردم که ملی کردن منابع نفت و گاز هستند، نخواهند بود. حکومت بولیوی با ادامه تظاهرات مردمی از ریاست جمهوری موقت رؤسای پارلمان یا سنا عقب‌نشینی کرد. این عقب‌نشینی همراه با کشته شدن یک کارگر معدن در روز ۹ ژوئن در شهر سوکره بود، شهری که پایتخت تاریخی بولیوی ست و در آن اعتراض وسیعی علیه ریاست جمهوری موقت واکا دیز سوسیال-دمکرات درگرفت. ارتش بولیوی در این اعتراضات یک کارگر معدن را از پای درآورد. کارفرمایان بولیوی به بهانه‌ی اعتراضات توده‌ای و «فلج اقتصادی کشور» تاکنون ده‌ها هزار کارگر را بیکار کرده‌اند. برای مثال در شهر ال‌آلتو ۲۰۰ هزار کارگر که ۳۵٪ جمعیت فعال این شهر را تشکیل می‌دهند اخراج شده‌اند. علیرغم تمام این فشارها، جنبش توده‌ای عقب‌نشینی ننموده است و به سازماندهی مستقل خود می‌پردازد. در همین شهر ال‌آلتو ۶۰۰ کمیته‌ی محله تشکیل شده و فدراسیونی از آن‌ها که «فخووه» نام گرفته، پدید آمده است. مسئول فخووه که آیل مامانی نام دارد روز ۱۰ ژوئن خواستار تشکیل یک «مجلس ملی مردم» شد و گفت که امور کشور باید از طریق کمیته‌های محله و چنین مجلسی به دست توده‌های مردم بیافتد.

با ادامه‌ی بحران بولیوی، استعفا‌ی رئیس‌جمهور و مخالفت مردم با ریاست‌جمهوری موقت یکی از دو رئیس مجالس ملی و سنا، سرانجام رئیس دیوان عالی کشور که ادواردو رودریگز نام دارد به عنوان رئیس‌جمهور موقت اعلام گردید. وی فوراً اعلام کرد که قصد دارد با رهبران اپوزیسیون و مرکز کارگری بولیوی گفت‌وگو کند تا راه‌حلی برای بحران جست‌وجو گردد. او همچنین قول داد تا ۵ ماه دیگر انتخابات پیش از موعد ریاست‌جمهوری و پارلمانی را در بولیوی برگزار کند.

با به صحنه آمدن رودریگز و قول‌هایی که داده است از روز ۱۱ ژوئن به تدریج از انسداد جاده‌ها و سنگربندی‌ها در سطح بولیوی کاسته

سایه ی ولی فقیه بالای سر «جبهه دموکراسی و حقوق بشر»

پاسخ گفته شد؟ و ده ها سؤال دیگر که جواب شان «نه» است.

برای کارگران و زحمتکشان، برای کودکان خیابانی، برای دختران نگون بخت که تن فروشی تنها راه زنده ماندن شان برای چند صباحی دیگر است، برای شریفه حدودی، زن پانزده ساله اهل روستای کوخان که ۹ ماه در توالت خانه پدرشور هرش زندانی و شکنجه شد و امثال شریفه ها که کم نیستند، برای قربانیان پاکدشت، هیچ فرقی بین این و آن نیست. رفاه، عدالت اجتماعی، خوشبختی و آزادی هرگز در سایه ی حکومت اسلامی به دست نخواهد آمد و بازی های انتخاباتی تنها وعده ی سرخرمن دادن است.

تنها تحریم انتخابات، عدم شرکت گسترده توده ها است که مبارزه مردم را به پیش می برد. تنها مبارزات مستقیم توده ها- کارگران و زحمتکشان- است که می تواند به دست آوردهایی برای طبقات محروم منجر شود. تنها کارگران و زحمتکشان هستند که با مبارزه خود و ایجاد تشکل های مستقل می توانند، حق خود را طلب کرده و برای به دست آوردن آن مبارزه کنند. انتظار داشتن از حکومت اسلامی برای دادن حق توده های تحت ستم و غیره، امتحان خود را به بهترین شکل در دوره ی خاتمی پس داد و در نزد مردم نمره ی مردودی گرفت. این امامزاده اگر کور نکند، شفا نمی دهد.

بیانیه نهضت آزادی و فعالان ملی - مذهبی در رابطه با شرکت در انتخابات و اعلام «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» نمی تواند تأثیری در روند تحریم انتخابات بر جای گذارد. تنها تأثیر آن را می توان محدود به جریان سیاسی ای دانست که شتابزده، برخلاف روال همیشگی شان، انتخابات را تحریم کرده بودند. اتحاد جمهوری خواهان که در اطلاعیه ی خود در تاریخ دوم خرداد، انتخابات را تحریم کرده و خواسته بود تا با تحریم انتخابات و از این راه، رژیم را به «تسکین در برابر خواست و اراده مردم وادار نمود» (به نقل از اطلاعیه اتحاد جمهوری خواهان)، اکنون در تناقض بزرگی گرفتار آمده است.

فرخ نگهدار، رهبر دو دهه سازمان اکثریت و از فعالین و نظریه پردازان اتحاد جمهوری خواهان که پیش از این نیز در مصاحبه با رادیو فردا از شک و تردید در تحریم انتخابات سخن گفته بود، در مقاله ای که در سایت اینترنتی "ایران امروز"، انتشار یافته، تاسف خود را از عدم شرکت اتحاد جمهوری خواهان در انتخابات بیان کرده و می نویسد: «جمهوری خواهان غلبه معین بر رفسنجانی و دیگر راست گریان را به سود خود خواهند دید».

فرخ نگهدار دیدگاه متفاوت جبهه مشارکت و نهضت آزادی را با اتحاد جمهوری خواهان چنین توضیح می دهد: «اتحاد جمهوری خواهان ایران تمایلات افشار مدرن شده ی جامعه ی ایرانی را بازتاب می دهد و جبهه مشارکت، نهضت آزادی و همفکران تمایلات افشار مدرن شونده ایران

را» و البته او باید خوشحال باشد که راه درازی بین «شده» و «شونده» نیست، همانطور که خود او در طول این سال ها بارها از «شونده» به «شده» تبدیل گشته، امیدواریم که این «شونده» نیز بزودی به «شده» تبدیل شود، تا کار فرخ نگهدار برای عضویت در «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» آسان گردد. همان هدفی که فرخ نگهدار در ارائه ی نظریه اش به دنبال آن است و اتحاد جمهوری خواهان نیز در اطلاعیه خود در رابطه با تشکیل «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» بر آن صحنه گذاشتند.

اما جالب ترین قسمت این مقاله، درک فرخ نگهدار از تحریم انتخابات است که بیشتر به یک معادله ی چند مجهولی می ماند. وی می نویسد: «نگاهی که می خواهد مردم در این انتخابات کمتر شرکت کنند به هیچ وجه نباید آرای معین و شرکت او در انتخابات را در مرکز حمله قرار دهد. اگر آمارها نشان دهد که بیشترین آراء به نفع معین است، تبلیغ علیه او یعنی کمک به رفسنجانی و قالیباف و غیره. اگر آرای رفسنجانی و قالیباف و غیره واقعا بیش از معین باشد پس سیاست تحریم وقتی پیروزمندتر است که مردم را تا آنجا که می شود از رای دادن به رفسنجانی و نظامیان منصرف کنیم».

هدف از تحریم انتخابات، نه تنها عدم شرکت مردم در انتخابات، بل که اعلام عدم مشروعیت انتخابات و انتخاب شونده ی آن است و مردم با تحریم انتخابات مهر تأییدی بر این عدم مشروعیت می زنند اما از نظر فرخ نگهدار، تحریم انتخابات، تبلیغ بر علیه بخشی از کاندیداها به منظور تقویت و در نهایت انتخاب کاندیدای دیگر است.

چگونه می توان انتخابات را تحریم کرد و در عین حال آرزوی پیروزی معین را داشت؛ مگر با حضور عملی در انتخابات، رای دادن به مصطفی معین و تبلیغ به نفع وی و علیه دیگران. تبلیغ جهت حضور مردم و رای به نفع معین و بر علیه تحریم انتخابات. این تناقض آن قدر واضح است که بازی با کلماتی چون «مرکز حمله» نیز به کمک او نمی آیند.

در صفحه ۱۲

دو سال پس از سرکوب خونین، ...

شده. اوو مورالس، ابل مامانی و چند تن دیگر از رهبران جنبش ملی کردن نفت و گاز از پیشنهاد رودریگز برای مذاکره استقبال کردند، اما هشدار دادند که مردم بولیوی به هیچ وجه از خواست خود دست بردار نیستند. به همین دلیل مجموعه تشکلات کارگری و سیاسی برای روز ۱۴ ژوئن به تظاهرات بزرگی فراخوان دادند تا بار دیگر در برابر حکومت و ترندهایش قدرت نمایی کنند. جنبشی که هم اکنون در بولیوی برای ملی سازی منابع نفت و گاز در جریان است، جنبشی ست خلاف جریان برنامه ها و دستورات بورژوازی داخلی و بین المللی، این جنبش می تواند به موفقیت برسد و این چنین به سرمشفی برای تمام کارگران و زحمتکشان آمریکای لاتین تبدیل گردد.

مسئله ملی، ضرورت یا مذهب

نامه لنین، موضوع گرجستان آمده است: نه تنها تروتسکی (رهبر وقت ارتش سرخ) دستور اشغال گرجستان (۱۹۲۱) را صادر نکرده بلکه با این کار مخالف هم بوده !!! و اشغال توسط استالین که در این زمان دبیر کل حزب بوده انجام گرفته است. نکته اعتراضی، استالین در آوریل ۱۹۲۲ به مقام دبیر کلی حزب برگزیده می شود و در بحبوحه اشغال گرجستان چنین ستمی نداشته.

(۳) ای.اچ. کار می نویسد: باید چنین نتیجه گرفت که لنین در استانه آغاز "نپ" چندان در اندیشه گرجستان نبود، و این آمادگی شگفت آور برای مدارا کردن با منشویک ها ناشی از آن بود که می خواست از خطر دشواری های بین المللی بکاهد. لنین تا پایان عمرش گرجستان را همچون زخمی در بدنه سیاست شوروی می دانست.

"تاریخ روسیه شوروی" جلد یک، ص ۴۲۳ (۴)

Leon Trotsky's (Between Red and White)

A study of some fundamental

questions of revolution,

With particular reference to Georgia (Social democracy and the wars of intervention)

تروتسکی در مقدمه این کتاب می نویسد: با یاد تمامی کارگران و کمونیست های که توسط ارتش انگلیس و منشویک های گرجستان بطرز وحشیانه ای به قتل رسیدند. این کتاب که در آرشو مارکسیست ها در اینترنت روبروی آن کلمه Significant work!

(اثر برجسته) قید شده تا به حال به فارسی ترجمه نشده. اینک این اثر برجسته چرا تا بحال حداقل از سوی تروتسکیست ها به فارسی ترجمه نشده شاید بدین خاطر است که با برخی ادعاها و گفته های بعدی تروتسکی در تناقض است.

(۵) بحث بر سر صحت و سقم و اعتبار یادداشت های لنین (وصیت نامه) یک موضوع بسته شده نیست، بهتر است بگویم که تازه شروع شده. بطور مثال B.W Bland گوید این یادداشت ها که حاوی تغییر نظر رادیکال لنین نسبت به استالین و تروتسکی است همگی در تاریخ ۲۳ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۲ نوشته شده که البته امضا هم ندارند. گزارش پزشکی قبل از این تاریخ رفیق لنین حمله های شدیدی را پشت سر گذاشته، دست و پای راست اش فلج و بر اثر سکتته مغزی قدرت تکلم نیز بطور کامل نداشته. B.W Bland: LENIN'S TESTAMENT - (۱۹۲۲-۲۳)

ای.اچ. کار نیز می نویسد: در روز ۲۶ ماهی ۱۹۲۲ لنین دچار سکتته شد. این سکتته او را برای همیشه از کار انداخت.

تاریخ روسیه شوروی " جلد اول، ص ۲۶۳

- برای اطلاعات بیشتر می توانید به مقاله زیر مراجعه کنید.

V.A. Sakharov, Candidate of Historical Sciences: The Forgery of the 'Lenin Testament' (۱۹۷۷)

(۶) ای.اچ. کار، تاریخ روسیه شوروی" جلد اول، ص ۳۲۶

(۷) در ابتدای مقاله نقل قولی از مایکل لویی آوردیم، وی که در ۱۹۷۶ از حق تعیین سرنوشت خلق ها دفاع می کند. در مقاله دیگری به تاریخ ۲۰۰۱ (دولت- ملت، ملت گرایی جهانی شدن و انترناسیونالیزم) می نویسد:

"مشروعیت و ترقی خواهی و خصلت رهانی بخش جنبش های ملی نظیر کردها، فلسطینیان یا مردم تیمور شرقی را نمی توان انکار کرد. اما در عین حال نمی توان منکر این واقعیت شد که در جهان امروز، ملت گرایی گرایش دارد به اینکه در اشکالی فوق جاهل مابانه ظاهر شود. قتل عام ها در جریان درگیری های قومی، جنگ های ملی یا مذهبی، پاکسازی های قومی و حتی نسل کشی به وجه مشخصه دهه اخیر قرن بیست بدل شده اند."

فکر می کنم اگر مایکل لوی این مقاله را بعد از حمله آمریکا به عراق می نوشت باز هم مجبور می شد استثناهای خود را محدود تر کند.

(۸) در پیام تبریک کمیته ایالتی آذربایجان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست به مناسبت اعلام موجودیت کمیته ولایتی کرخ در همین سازمان آمده است: ما سایر رفقای فارس را هم به تشکیل کمیته های ایالتی و ولایتی فرا می خوانیم.

گویا در این سازمان کمونیستی! افراد نه بر اساس اعتقادات کمونیستی بلکه بر اساس هویت ملی ایشان سازماندهی می شوند.

مبارزه طبقاتی و رهائی زنان (۵۰)

و تنها امکان عملی آن، کناره گیری و تلاش برای ساختن انجمن هایی در ولز بود. در سوی دیگر جنبش، کسانی بودند که تنها می خواستند در ساختار کنونی اجتماعی تجدید نظر شود تا فضای بیشتری برای زنان، زنان اصلاح طلب و زنان شاغل در رده های بالا، به وجود آید. در گرایش میانه، زنانی قرار داشتند که علیه جنگ ویتنام و برای کسب حق سقط جنین مبارزه می کردند و احتمالاً از اعصاب معادن کاران علیه حزب توری حمایت می کردند و به زن ستیزی در محل کار و رسانه ها اعتراض داشتند. آن ها را می توان، با کمی مسامحه، "سوسیال فمی نیست" خواند. "برابری" برای اکثر آن ها خواستی انقلابی بود - اگر چه قبلاً چنین نمی اندیشیدند. زیرا روشن بود که بدون تغییرات رادیکال و اساسی، این سیستم نمی تواند برابری مورد نظر آن ها را تأمین کند.

با تعمیق رکود، این گرایش "سوسیالیستی" جنبش زنان، ناپدید شد. اکنون دو گرایش دیگر باقی مانده است. افول در جنبش زنان منجر به دوری این جنبش از مبارزه زنان در محل های کار و نزدیکی به "سیاست های شخصی و زنان علیه خشونت" شد. این افول، با انشعابات متعدد درون جنبش، که عمدتاً واکنشی نسبت به وخیم تر شدن شرایط دنیای واقعی بود، شتاب بیشتری گرفت. تازه همین اواخر بود که "تئوری مردسالاری" فمی نیست های رادیکال، ایده های طبقاتی را کنار زد - و "مبارزه فمی نیستی" در حزب کار نیز پدیده ی مختص دوران اخیر است.

از هم گسیختگی

در بریتانیا نیز همانند ایالات متحده، نبود رابطه متقابل و ارگانیک میان اجزای جنبش زنان، یا به عبارتی بی ساختاری، تجزیه این جنبش را شتاب بخشید. پس از چند سال، سه عضو مؤسس "کارگاه رهایی زنان لندن" به پاپوس "باگوان شری راجنیش" در هندوستان رفتند. چهار نفر دیگر به آمریکا بازگشتند. مجله "دنده اضافی" این خودباختگی را چنین توصیف می کند:

«ماروچیه مان را از دست داده بودیم. جلسات هفتگی به جلسات ماهانه و بعد هم به جلسات نامنظم تبدیل شد؛ اعضا دیر می آمدند یا دیگر نمی آمدند. در بحبوحه شرایطی که دیگر کسی باقی نمانده و سرخورگی به کناره گیری و فرار می انجامید، بازیابی اعتماد گروهی از دست رفته، از طریق سازماندهی اهداف سیاسی جدی و پر نشاط، کمتر از هر زمان دیگر امکان پذیر بود... در سال ۱۹۷۳ یا ۷۴ کم کم جلسات ما به مهمانی های شام در خانه یکی از اعضا تبدیل شد. ما دیگر به عنوان یک گروه از لحاظ سیاسی فعال نبودیم... ما فقط می توانستیم محبت و حمایت خود را به یکدیگر عرضه کنیم.»

لین سیگال، یکی از نویسندگان "افراسوی پاره ها" در ارتباط با مرکز زنان اسکس رود در ایسلینگتون، لندن شمالی، که در آگوست ۱۹۷۲ تأسیس شده بود، داستان مشابهی را

می گوید. این مرکز با زنان کارگر کاری نداشت. خود وی نقل می کند: "زنان کارگری که از دوستان ما نبودند، شاید به علت فقدان ساختار نمی دانستند چگونه بایستی به ما بپیوندند." این مرکز بیشتر با افراد حاشیه ای، تحت ستم و بی پشت و پناه سر و کار داشت: "زندانیان، خانه به دوشان، شاکیان و غیره... اما بی نوانی همواره ما به ازاء یکسانی از مبارزه جویی ندارد و افرادی که بیشترین ستم ها را دیده اند، گاهی چنان در هم شکسته می شوند که دیگر نمی توانند مبارزه کنند." نتیجه ی تمامی تلاش ها، بنابراین، عملاً هیچ بود. مرکز، دو شب در هفته باز بود، و هواداران معمولاً بعد از یک سال می رفتند.

شبکه ی سستی از گروه های کوچک به انتقال تجربه یا استمرار کار کمی نمی رساند. بنابراین زمانی که مرکز جدیدی بر خاکستر مرکز قدیم سربرمی آورد، بنا به تفسیر لین سیگال: "گویی همه چیز از اول شروع می شود، و من مطمئن نیستم که از گذشته درس عبرت گرفته شده باشد." لین سیگال پس از سال ها مدیحه سرایی درباره "دمکراسی مشارکتی" به عنوان آلتزناتیوی در برابر به اصطلاح هیرارشی لنینی، نتایج دیگری نیز از بی ساختاری جنبش زنان گرفته است: "دریافتن که در گروه های کوچک، گاهی مبارزه با 'زهرگرانی' سخت تر است و واکنش ها اغلب شکلی کاملاً فردی و شخصی به خود می گیرند تا سیاسی."

شیلا روبروتهم نیز به همین معنا می نویسد: «مشکلات در دمکراسی مشارکتی آشکار هستند. اگر نتوان شرکت کرد، نمی توان مشارکت داشت. هر کسی که دفعه بعد بباید، می تواند تصمیمات جلسه قبلی را نقض کند. حتی اگر تعداد کمی در جلسه شرکت کنند، مسئولیت ها را می گیرند. این یک وضعیت کاملاً باز است و هر کس با کمی استعداد اخاذی عاطفی یا مجاب کردن، می تواند فارغ از هر نوع کنترلی، این کار را بکند.»

جنبش زنان، مرکب از زنان طبقه متوسط، به شکل گروه های بدون ساختاری سازمان داده شده بود که به روی نخبگان داوطلب و آماده فعالیت های فرقه گرایانه باز بود. در سال ۱۸۶۸ مارکس مشخصات یک فرقه را چنین برشمرد: «یک فرقه، توجیه حیات و "غرور" خود را نه در اشتراکات با جنبش طبقاتی بلکه در آیین های خاصی که آن را از جنبش جدا می کند، می جوید.» و در سال ۱۸۷۱ اضافه می کند: «گسترش فرقه های سوسیالیست و جنبش واقعی کارگران همیشه با یکدیگر نسبت معکوس دارند.» در اوایل ۱۹۷۱ "کمپته سراسری هماهنگی زنان" منحل شد زیرا "جلساتش بدل به رزمگاه فرقه ها شده بود." شرکت مردان، اولین علت مناقشه بود. به مردان اجازه داده شد در دو کنفرانس سراسری اول "جنبش رهایی زنان" شرکت کنند اما بعد از دعوی دو زن بر سر میکروفون که شوهر یکی از آن ها در دعوا به کمکش آمد، ورود مردان ممنوع شد. مردان از "کارگاه رهایی لندن" نیز اخراج شدند.

جنبش بریتانیا، نظیر آمریکا، بر اثر اختلافات بین فمی نیست ها و زنان همجنس گرا از هم گسست. در آوریل ۱۹۷۴، اولین کنفرانس فمی نیست های همجنس گرا، با حضور ۳۰۰ نفر، اعلام کرد

سیاست همجنس گرایی بایستی مرکز سیاست فمی نیستی باشد. در سپتامبر ۱۹۷۹ "گروه فمی نیستی انقلابی لیدز" بیانیه ای با عنوان "همجنس گرایی سیاسی: استدلالی علیه دگرجنس گرایی" صادر کرد. بیانیه اعلام می داشت:

«ما تصور نمی کنیم که تمام فمی نیست ها می توانند و باید همجنس گرایان سیاسی باشند... دخول، عملی است با معانی سمبلیک فراوان که ظالم بدان وسیله به بدن مظلوم دخول می کند. اما این بیش از یک سمبل است، کارکرد و تأثیر آن، تنبیه و کنترل زن است... فمی نیست با اجتناب از رابطه جنسی با مرد، سیاست خود را جدی می گیرد. زنانی که سوسیالیست هستند... سیب های کارخانه "کیپ" (CAPE) را نمی خردند، زیرا سود آن به جیب آفریقای جنوبی می رود. روشن است که برای بسیاری از فمی نیست ها اجتناب از رابطه جنسی با مرد بسیار سخت تر خواهد بود...»

بیانیه ی دیگری از همین گروه می گوید که "دگرجنس گرایی... به وسیله مردان اختراع شده، حفظ شده و تقویت می شود زیرا یکی از اهداف آن، ستم به همه زنان، در همه جا و با هر تعریفی است."

فمی نیست های هم جنس گرا بسیاری از دگرجنس گراها را از جنبش زنان راندند. آنا کوت و بناتریکس کمپل تعریف می کنند چگونه بسیاری از زنان

«احساس می کردند نمی توانند در اجرای سیاست های جنبش رهایی زنان مشارکت داشته باشند، زیرا که مسئله اصلی آن بود که آیا طرفدار یا علیه همجنس گرایی هستند... در هر کنفرانس سراسری، یکی پس از دیگری، ردیفی از آیین ها وجود داشت تا کنفرانس آخر در سال ۱۹۷۸ در بیرمنگام، که انشعاب چنان تلخ و دردناک بود که دیگر هیچ کس حاضر نبود تدارک یک گردهمایی دیگر را ببیند.»

یکی از قربانیان تهاجم فمی نیست همجنس گرا، مجله "دنده اضافی"، تنها مجله باقیمانده جنبش، بود. در آغاز "دنده اضافی" فضای بیشتری را به اخبار و مسایل مربوط به تجربه کاری زنان کارگر اختصاص داده بود. برای مثال، یک شماره ویژه پنج صفحه ای در وصف زنان اعصاب گر در SEI در هیوود، که در زمستان ۱۹۷۵ یازده هفته برای دستمزد برابر اعصاب کرده بودند، منتشر شد. تصویر یکی از پیشگامان اعصاب روی جلد چاپ شده بود. اما، پس از سال ۱۹۷۶، مسائل کارگری عملاً ناپدید شدند. به جای آن، "دنده اضافی" تمامی مشکلات درون جنبش رهایی زنان را منعکس می کرد. از این نمونه بود: رابطه عشق - نفرت با جنبش کارگری "مردانه"؛ پژوهش درباره "اسبک زندگی فمی نیستی"؛ یافتن موقعیت های مناسب رهایی زنان درون سیستم رایج اجتماعی و سیاسی.

انشعابی که در میان فمینیست های دگرجنس گرا و هم جنس گرا رخ داد، هیئت تحریریه "دنده اضافی" را بیشتر از هم گسست. یک سرمقاله در سپتامبر ۱۹۸۰ اذعان کرد: "خلق اثر و حفظ روحیه خواهران مشکل شده است. وخامت اوضاع، ما را واداشت تصمیم بگیریم جلسات متعدد خاصی با یک مشاور گروه برگزار کنیم در صفحه ۱۵

مبارزه طبقاتی و رهائی زنان (۵۰)

جهان دیگری ممکن است، تلاش ما سازنده آن است

تا بتوانیم:

- تا بتوانیم در برابر ازدواج های اجباری دختر بچه ها در گوشه و کنار این مملکت قد علم کنیم
- تا بتوانیم برای حقوق مادران در حضانت و ولایت کودکانشان تلاش کنیم
- تا بتوانیم جلوی تعدد زوجات (رسمی و غیر رسمی) و طلاق های یک طرفه و ظالمانه را بگیریم.
- تا بتوانیم حق دختران جوان را در انتخاب نوع زندگی شان گسترده سازیم
- تا بتوانیم با نگرشی که در جامعه زنان را نیمی از مرد حساب می آورد مبارزه کنیم
- تا بتوانیم بدون موانع قانونی خانه ای امن درست کنیم و خشونت علیه زنان را کاهش دهیم و جلوی قتل های ناموسی را بگیریم
- تا بتوانیم خودسوزی های زنان را که بر اثر بن بست های اجتماعی و خصوصی شان حاصل می شود از بین ببریم
- تا بتوانیم خواهان تامین اجتماعی و زندگی مناسبی و خدمات و سرویس های رایگان برای همه ی زنان به ویژه زنان طبقات پائین جامعه شویم
- تا بتوانیم دمکراسی و آزادی را در جامعه نهادینه سازیم
- ...
- و در مجموع به پشتوانه ی قوانین مترقی و حقوق بشری، آگاهی جنسیتی و خودباوری بین زنان را در جامعه گسترش دهیم (لااقل در گسترش آن با موانع قانونی روبرو نشویم). از این روست که در شعار های مان می گوئیم: "برابری حقوقی، کف مطالبات است"...

مذاهب و طبقات گوناگون متحقق شود همه آحاد جامعه از آن بهره خواهند برد. مسلما خواسته های زنان صرفا به مطالبات حقوقی محدود نیست اما در شرایط کنونی، کسب حقوق برابر و انسانی، محوری است که توانسته ما را به گردهم آورد و جنبش همبستگی زنان ایران را تشکیل بدهد. تلاش در جهت تغییرات قانونی و حقوق مدنی و شهروندی برای زنان به ما یاری می دهد که چارچوب های تنگ قانونی را فراه سازیم تا بتوانیم خواسته های دیگر زنان یعنی شرایط اقتصادی مناسب برای همه و حق انتخاب واقعی برای یکایک زنان را مطرح و در جهت آن تلاش کنیم. این افق گسترده ای است که مرحله به مرحله آن را پی خواهیم گرفت. در شرایطی که علاوه بر موانع نانووشته، حقوق مدنی و شهروندی برای زنان در سایه ی قانون اساسی نقض می شود و حقوق بسیاری از گروه های فکری، طبقاتی، قومی، مذهبی زنان به رسمیت شناخته نمی شود و نیز هر حرکت و فعالیتی برای تغییر وضعیت نابسامان زنان باموانع بسیاری مواجه می شود، تغییرات ساختاری در قوانین، پیش شرط حرکت های بعدی به نفع زنان محسوب می شود.

جنبش همبستگی زنان در شرایط حاضر، حول تغییرات قانونی در سطح کلان، گرد آمده است و مسلما این حرکت، نافی آن نیست که ما در گروه های مختلف برای کسب دیگر خواسته ها تلاش کنیم. ما در زندگی روزمره و فعالیت های اجتماعی هر روزی خود با سنت ها و نگرش های تبعیض آمیز و مرد سالارانه مبارزه می کنیم. ما حقوق برابر و انسانی می خواهیم تا این اهرم های قانونی، مشروعیت و قدرتی به ما بدهد

تا به ما کمک کند مشکلات ساختاری و شخصی را تفکیک کنیم. "آماندا سباستین، یکی از شش نفری که از جمع هیئت تحریریه کناره گرفت، در استعفا نامه ی خود نوشت: "من خوشباور بودم که می گفتم باید نزد مشاور برویم - شش ماه جوش و خروش، بدبختی و خستگی لازم بود تا بفهم این کار وقتمان را هدر می دهد." به ویژه، صفحات نامه های "دنده اضافی" میدان نبردی شده بود بین فمی نیست های هم جنس گرا و دگر جنس گرا. جمع، پس از آن بیشتر از هم دور شد. زنان سیاهپوست به زنان سفید پوست حمله می کردند. زنان عرب به زنان یهودی هجوم آورده بودند. مجله، ماه ها درباره نژادپرستی زنان سفید پوست به بحث پرداخت، سپس یک شماره ویژه "سیاهان" منتشر کرد و به دنبال آن چهار ماه جار و جنجال درباره معانی سمبولیک آن در گرفت.

فرقه دیگر "کمپین دستمزد کار خانگی" بود. در "کنفرانس سراسری زنان" در منچستر در ماه مارس ۱۹۷۲، سلما جیمز مقاله ای با عنوان "زنان، اتحادیه ها و کار" نوشت. این مقاله وظیفه اصلی «زنان کارگر را مبارزه علیه اتحادیه [که] نظیر خانواده، به هزینه آن ها از "طبقه" حمایت می کند» اعلام می کرد.

سلما جیمز استدلال می کرد، چهار خواست جنبش رهایی زنان (دستمزد برابر، فرصت های برابر آموزشی و شغلی، مهدکودک های ۲۴ ساعته و پیشگیری رایگان از بارداری و حق سقط جنین) باید جای خود را به شش خواست بدهند، که دو خواست اول چنین است:

۱ - ما خواهان حق کار کمتر هستیم.
 ۲ - ما خواهان تضمین درآمد زنان و مردان، شاغل یا بیکار، متأهل یا مجرد هستیم... ما خواهان دستمزد برای کار خانگی هستیم. تمام خانه داران (مردان نیز) محق به دریافت دستمزد هستند."

ماریا روزا کوستا و سلما جیمز در سال ۱۹۷۲ در مقاله ای می نویسند، زنان در خانه تولید می کنند و بنابراین بالقوه "قدرت اجتماعی هستند. اگر تولید شما برای سرمایه داری حیاتی است، امتناع از تولید، امتناع از کار، اهرم بنیادی قدرت اجتماعی است."

«بنابراین ما باید از کار خانگی به عنوان کار زنانه امتناع کنیم... ما باید از خانه بیرون برویم... تا به مبارزه تمامی کسانی ملحق شویم که در گتوها هستند، خواه این گتو یک مهدکودک، یک مدرسه، یک بیمارستان، یک خانه سالمندان یا محله زاغه نشین ها است.»

او می گوید، حداقل دستمزد زنان خانه دار بایستی معادل متوسط دستمزد اجتماعی باشد.

بنابراین زنان خانه دار، جدا از یکدیگر در چهار دیواری خانه شان، دارای مسئولیت مراقبت از کودکان و شاید والدین سالخورده، و متحمل فشارهای بیشتری در صورت قطع خدمات اجتماعی و بهداشتی، این زنان خانه دار به یک باره سازمان داده خواهند شد و برای کار خانگی خود دستمزد خواهند گرفت! و این در زمانی بود که زنان عضو اتحادیه ها هنوز از حق دستمزد مساوی برخوردار نشده اند و دفاع

دومین کنفرانس، نمایندگان ۲۸ خانه امن موجود و ۸۳ سرپناه احتمالی شرکت داشتند.

در مارس ۱۹۷۶، اولین مرکز برای زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته بودند، در لندن شمالی افتتاح شد. پنج سال بعد، در سایر شهرهای بریتانیا، شانزده مرکز مشابه افتتاح شده بود. در ۱۲ نوامبر ۱۹۷۷، تظاهراتی تحت عنوان "پالایش شب" در لندن، لیدز، منچستر و یورک برگزار شد. صدها تن، آوازخوانان به شیشه های مغازه های پورنو و کافه های استریپ تیز برجسب هایی چسباندند.

شبکه ای از مراکز دیگر نیز وجود دارد: مراکز امداد رسانی و مطالعه زنان، کلکتیو زنان برای نوشتن و نشر، بهداشت، روان پزشکی، مشاوره قانونی، مراقبت از کودک، دروگری. از نظر فعالین آن ها این مراکز "آلترناتیو کامل فرهنگ فمی نیستی" هستند.

از نظر سوسیالیست ها، خانه های امن برای زنان کتک خورده و کودکانشان یک خدمت اجتماعی مهم می باشد که لازم است مانند بیمارستان ها و مدارس از آن ها دفاع شود. اما به هیچ وجه چیزی بیش از یک مسکن موقت بر در هم شکستگی انسان در جامعه سرمایه داری نیست.

از دستاوردهای اجتماعی قبلی روز به روز مشکل تر می شد.

بسیاری از فعالین جنبش زنان همواره به مسایلی می پردازند که زنان را از مردان جدا می کند - تجاوز، زنان کتک خورده، دستمزد برای کار خانگی - در حالی که حوزه هایی که زنان احتمالاً از حمایت مردان برخوردار خواهند شد - نظیر مقاومت در برابر کاهش بودجه بیمارستان ها و مدارس، حق سقط جنین و مبارزه در محل کار برای حقوق برابر یا حق عضویت در اتحادیه - نادیده گرفته شده و یا نقش اندکی بازی می کنند. چنین زنانی خود و دیگران را قربانیان برتری مردانه تلقی می کنند نه اعضای مبارز طبقه کارگر. جنبش رهائی زنان، به جای توجه به این مسئله که زنان در کجا نیرومندترند - تمرکز در اتحادیه ها و محل های کار - تمرکز کار خود را در جایی قرار می دهد که ضعیف تراند.

در سال ۱۹۷۲، ارین پیزی در چیسویک اولین خانه امن برای زنان کتک خورده را افتتاح کرد. تا سال ۱۹۸۰، ۲۰۰ سرپناه دیگر به وسیله فمی نیست ها یا مددکاران اجتماعی بی ارتباط با جنبش زنان افتتاح شد. دو کنفرانس سراسری در سال های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ برگزار شد که در



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

فرانسه
A. A. A
MBE 265
23, Rue Lecourbe
75015 Paris France

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹
سازمان فدائیان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fedaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fedaian-minority.org

تلفن روابط عمومی سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۴۹-۱۷۶-۲۸۰۲۰۸۹۷

KAR

Organization Of Fedaiian (Minority)
No. 455 juni 2005

مبارزه طبقاتی و رهائی زنان (۵۰)

دوری از جنبش کارگری

متأسفانه عوامل چندی جنبش رو به رشد زنان را از جنبش طبقه کارگر دور می ساخت. اولین عامل، ترکیب طبقاتی آن بود که از زنان طبقه متوسط تشکیل می شد. شیلا راوبوتهام ترکیب اجتماعی این جنبش را در سال ۱۹۷۹ چنین توضیح می دهد: "جنبش زنان، عمدتاً زنان اقشار خاصی را بسیج کرده است. معلمان، مددکاران، کتابخانه داران، روزنامه نگاران یا کارمندان اداری و نیز زنان خانه دار."

لازم است این توصیف تدقیق گردد و گفته شود: نه تمام کارگران دفتری بلکه تنها شاغلان رده های بالا، نه تمام زنان خانه دار، بلکه تنها کسانی که استطاعت مالی تغییر شرایط زندگی را داشتند، در بر می گرفت. شیلا راوبوتهام به این پدیده اشاره می کند و خاطر نشان می سازد: "سیاست های فمی نیستی می توانند به جاذبه ای برای یک زندگی رها شده، تبدیل شوند و نه به جنبشی برای رهایی زنان."

فمینیستی که در یک کارخانه با زنان کارگر دیگر کار می کرد، نوشت:

«تجربه روابط "باز" تر یا حتا تلاش برای زندگی اجتماعی تر، زمان، انرژی و بحث زیادی را می طلبد که به سادگی در دسترس زنان کارگر قرار ندارد... زندگی نامتعارف زنان دیگر برای آن ها امکان پذیر نیست.

خانه و ازدواج مهم ترین چیز برای زن کارگر است... برای آغازی جدید، آدم چنان بر اثر کار خسته است و چنان وقت کمی دارد که روند زندگی باثبات تر و محیط خانوادگی مطمئن تری لازم دارد...»

البته می توان استدلال کرد و سوسیالیست ها استدلال می کنند که ارزش های این زنان کارگر - پذیرش تصویر سنتی از خانه و خانواده - ارزش های غلطی هستند. هرچند، این هم روشن است که زنان کارگر نمی توانند با فمی نیسم کنار بیایند. زنان طبقه کارگر فرصتی برای "ارتقاء آگاهی" ندارند.

«برای اکثر آن ها استراحت به معنای تماشای کردن تلویزیون و گردش شنبه شب ها می باشد. زنان بچه دار بین ساعت پنج و شش صبح بیدار می شوند و بعد از ساعت ۵/۹ به رختخواب می روند. بعد از ساعت ده خیلی دیر به نظرشان می آید - سرشب ساعت هفت یا هشت است.»

نامه زیر به مجله "دنده اضافی" با عنوان "تکبر روشنفکرانه" به قلم یک زن کارگر به نام مارگارت کینگ، فاصله زنان طبقه کارگر با جنبش رهایی زنان را نشان می دهد.

«من با نامه ای که درباره "تکبر روشنفکرانه" نوشته شده بود و نشانگر خصوصیات بسیاری از زنان جنبش زنان است، کاملاً موافقم... به همین دلیل به گروه های رهایی زنان ملحق نخواهم شد... آخرین باری که می خواستم به یک

گروه ارتقا آگاهی ببیندم تنها زنی بودم که به جای ادامه تحصیل، سر کار رفته بودم. این موضوع باعث احساس حقارتی در من شد، که تنها زنان توده مردم می توانند آن را درک کنند، و مرا در یک حالت دفاعی قرار داد. واکنش من باعث شد که یکی از اعضا به من پیشنهاد کند به یک روانشناس مراجعه کنم! من جلسه را واقعاً افسرده ترک کردم و تصمیم گرفتم که دیگر هیچوقت با آن به اصطلاح "خواهران" یک چنین تجربه ای نداشته باشم.»

تغییرات در پلتفرم خواسته های جنبش زنان، فاصله این جنبش، از زنان طبقه کارگر را نشان می دهد. همان طور که مشاهده کردیم، خواست های اولیه سال ۱۹۷۱ (دستمزد برابر همین حالا، فرصت های مساوی آموزشی و شغلی، پیشگیری رایگان از بارداری و حق سقط جنین، و مهدکودک های رایگان ۲۴ ساعته) مطابق با نیازهای زنان کارگر بود. در سال ۱۹۷۵، دو خواست جدید اضافه شد: "استقلال قانونی و مالی" و "پایان بخشیدن به تبعیض علیه زنان همجنس گرا و حق زن در تعیین رابطه جنسی خود". در سال ۱۹۷۸، در آخرین کنفرانس سراسری زنان، خواست زیر اضافه گشت: "منع ارباب، تهدید یا اعمال خشونت و آزار جنسی، حتا در روابط زناشویی؛ و پایان بخشیدن به تمام قوانین، پیش فرض ها و نهادهایی که سلطه مردانه و خشونت مردان علیه زنان را دائمی می کنند". منشأ چهار خواست اول روشن بود و هدف آن ها تعیین در دنیای واقعی و خطاب به دولت بود. خواست های بعدی عمدتاً به "نگرش ها" و "پیش فرض ها"، به "سیاست های شخصی"، مربوط می شدند.

سال ۱۹۷۴، اوج مبارزه طبقاتی در بریتانیا بود. در آن سال، اعتصاب سراسری معادن کاران، دولت حزب توری را وادار ساخت انتخابات عمومی را فراخواند که در آن بازنده شد. دولت کارگری جدید با همکاری رهبران اتحادیه ای، به سرعت جنبش طبقه کارگر - و نیز روحیه مبارزه جویی زنان کارگر برای دستمزد و فرصت های شغلی مساوی - را از جوشش انداخت. اما قدرت گیری دولت کارگری مانع رشد بحران اقتصادی نشد: تورم، بیشترین ضربه را به دستمزدهای ناچیز (معمولاً زنان) زد و افزایش بیکاری موجب پایان بخشیدن به کار هزاران کارگر نیمه وقت (باز هم معمولاً زنان) شد.

بیش از همه، این رکود عمومی بود که ضعف درونی جنبش زنان را بر ملا کرد. می توان گفت در اواسط دهه ۱۹۷۰ سه گرایش در جنبش زنان وجود داشت. در یک سو، گرایش فمی نیستی های رادیکال بود که مردان را "دشمن" می دانست. این گرایش، حاشیه ای بود

در صفحه ۱۴

سرتگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی